بسم الله الرحمن الرحیم

پیرامون غدیر

دکتر علی هراتیان

نام کتاب: پیرامون غدیر
نویسنده: دکتر علی هراتیان
ناشر: گنجینه مهر ماندگار
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۹
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپخانه:
قیمت:
شابک:

فهرست مطالب

مقدمه

غدیر، برترین عید امت، روز اکمال دین و اتمام نعمت، روز اعلان و عرضه‌ی ولایت، روز معرفی شاهکار خلقت و بنیاد مذهب شیعه است. غدیر، بالاترین فضیلت امیر مؤمنان حضرت علی(ع) است، همچنان که آن حضرت، خود در پاسخ به مردی که از ایشان پرسید: بالاترین فضیلتی که از سوی پیامبر اکرم(ص) به شما اختصاص داده شده چیست؟ فرمودند:

«**نصبه ایای بغدیر خم فقام لی بالولایة من الله عزوجل بامرالله تبارک و تعالی**»[۱]

منصوب کردن آن حضرت مرا در غدیر خم که ولایت مرا از سوی خداوند و به امر او اعلام فرمود.

بنابراین تعظیم غدیر، مهم‌ترین «شعائر الهی» به حساب می‌آید و بنا به فرمایش خاتم انبیا(ص) ترویج و تبلیغ غدیر و رساندن پیام آن روز به دیگران و نشر فضایل و مناقب امیر سرفراز غدیر، شاه ولایت حضرت علی‌بن ابی‌طالب(ع) وظیفه‌ی آحاد امت اسلامی است. این کوشش ناقابل در راستای امتثال امر مطاع رسول گرامی اسلام(ص) صورت گرفته است. به امید ظهور عاجل آخرین سردار غدیر، حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه.

---

۱. کتاب سلیم ص ۳ ۰ ۹ حدیث ۰ ٦

کلام نخست

بار دیگر «غدیر» از راه می‌رسد و شایسته است هریک از ما و شما که خود را مسلمان و امت خاتم انبیا(ص) می‌دانیم از خود بپرسیم: با غدیر و برای صاحبان غدیر چه کرده‌ایم؟...

روزی سرنوشت‌سازتر از «غدیر» در تاریخ بشر ثبت نشده است. در چنین روزی آفریدگار جهان، اصلی‌ترین سخن خود را با بشر درمیان نهاده و حساس‌ترین توقع خود را از بندگان خویش بیان داشته است. به عبارت دیگر در غدیر از مقصد نهایی خلقت، راز آفرینش، هدف بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و رمز سعادت و رستگاری بشر در دنیا و آخرت به دست بهترین بندگان خداوند رونمایی شده است. در غدیر، مهم‌ترین پیام آسمانی یا همان «نبأ عظیم» ابلاغ گردیده است. در چنین روزی، برترین آفریدگان و اشرف پیامبران، مأموریت یافت شاهکار خدا در خلقت یعنی امیر مؤمنان(ع) و امامان منصوب و رهبران برگزیده از سوی پروردگار عالم را به جهانیان معرفی نماید. همه‌ی انبیا آمده بودند تا خاتم انبیا(ص) بیاید. پیامبران پیشین، مقدمه‌ای برای تشریف‌فرمایی خاتم انبیا(ص) بودند. آن بزرگوار نیز پس از ۲۳ سال تبلیغ و تحمل رنج‌ها و آزارهای مخالفان و دو ماه پیش از پر کشیدن از این دنیا، این‌گونه مخاطب پروردگار واقع شد:

﴿یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته﴾

ای فرستاده‌ی ما! آن‌چه از سوی خدایت بر تو نازل شده است را به مردم ابلاغ کن که اگر انجام ندهی، رسالت خود را به انجام نرسانده‌ای.

گویا هدف از ارسال همه‌ی انبیا و فرو فرستادن تمام کتاب‌های آسمانی، ابلاغ همین پیام بوده است. معرفی «امیرالمؤمنین حضرت علی‌بن ابیطالب(ع)» چهره‌ی نام آشنا، اما مظلوم تاریخ، که چشم روزگار مانند او را ندیده و نخواهد دید. مردی که سرسخت‌ترین دشمنان او به فضایل و مناقبش اعتراف کرده‌اند. مردی که اگر شیعه، تمام دلایل افضلیت و حقانیت او در جانشینی بلافصل پیامبر(ص) را نادیده انگارد، تنها روایات نقل شده از ناحیه‌ی مخالفین و اعترافات دشمنان و رقبا و غاصبان حق او بهترین دلیل و محکم‌ترین سند بر مقام امامت مطلقه‌ی او پس از پیامبر(ص) است. به اعتراف اهل‌سنت، صدها آیه از قرآن مجید در شأن امیر مؤمنان(ع) نازل شده است. صدها و بلکه هزاران روایت در مصادر اهل تسنن به بیان امتیازات و فضایل و کرامات اولین مظلوم عالم حضرت علی(ع) اختصاص داده شده است. همگان می‌دانند که معاویة بن ابی‌سفیان در ابراز دشمنی با امیرالمؤمنین(ع) سنگ‌تمام گذاشت، به دستور او ده‌ها سال بر فراز منابر به امیر مؤمنان علی(ع) جسارت نمودند. ده‌ها هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علی(ع) را به شهادت رساند؛ ولی همین معاویه، وقتی خبر شهادت امیرالمؤمنین(ع) به او رسید گفت:

«ذهب فقه و العلم بموت ابن ابیطالب(ع)» ۱

با مرگ پسر ابوطالب فقه و علم از میان رفت.

و در نقل دیگری آمده است که به محض شنیدن خبر شهادت آن حضرت، معاویه برخاست، نشست و شروع کرد به گریه و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» همسر او که از گریه‌ی معاویه متعجب شده بود به او گفت: تو دیروز بر او طعن

---

۱. استیعا چ ظن ۳ ٦ ٤.

مـی‌زدی و او را ناسـزا می‌گفتـی و امـروز بـرایش گریـه می‌کنـی؟ معاویـه گفـت: «ویحک أنا أبکی لما فقد النّاس من علمه و حلمه» وای بر تو، من گریه می‌کنم به خاطر آن‌چه مردم از علم و حلم او از دست دادند. و به دیگر روایت گفت: «ویلـک لا تدرین ما ذهب من علمه و فضله و سوابقه و ما فقد النّاس من حلمـه و علمـه» وای بر تو نمی‌دانی آن‌چه را که از علم و فضل و سوابقش از میان رفت و آن‌چـه را که مردم از علم و حلمش از دست دادند.[1]

امیـر مؤمنـان(ع)، شخصـیتی اسـت کـه نهج‌البلاغـه‌اش کـه تنهـا بخشـی از کلمات گهربار اوست، دوست و دشمن را به تحسین واداشته و بزرگ‌ترین شرح بر این کتاب را یک عالم سنی به رشته‌ی تحریر درآورده است. مـردی کـه تنهـا یـک جمله از کلماتش فیلسوفی غیرمسلمان را شیعه می‌کنـد. مـردی کـه فقـط یـک قضـاوت او اندیشـمندی مسـیحی را بـه دامـان تشـیع کشـانده اسـت. مـردی کـه عدالتش آن‌چنان از جرج جرداق مسیحی دلبری کرده است که هشت جلد کتاب بـا عنـوان «علـی(ع) و صـوت العدالـة الانسـانیه» تـألیف می‌نمایـد و دیگـر شـاعر مسیحی (پولس سلامه) پنج هزار بیت در وصف او می‌سراید. مردی کـه در زمـان حیات خویش، ندای «سلونی قبل ان تفقدونی» سر داده و به فرمـوده‌ی[2] خـویش به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌تر بوده است. مردی که خود گفته است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لاَ لِلَّهِ مِنْ نَبَإٍ أَعْظَمُ مِنِّي»

برای خداوند نشانه‌ای بزرگ‌تر و خبری عظیم‌تر از من نبوده و نیست.[3]

مردی که پیامبر(ص) او را پدر ایـن امـت خوانـده بـود و امـا ایـن امـت پـس از

۱. تاریخ دمشق ج ص ۶ ۰ ۹ ۴ ۴؛ مناقب خوارزمی ص ل۶ ص ۳ ۸ ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹ ۱ ۸.

۳. اصول کافی ج ص ۷ ۰ ۲.

رسول خدا(ص) با پدر خویش چه کردند! اگر فردی را به شما معرفی کنند و بگویند او به طرز فجیعی پدر و مادر خود را به قتل رسانده است، اموال آنان را به غارت برده و از هیچ آزار و اذیتی در حق والدین خود فروگزار نکرده، نسبت به او چه حسی پیدا می‌کنید؟ برخی می‌پرسند: چرا در دنیای اسلام همواره آتش جنگ و اختلاف و خونریزی شعله‌ور است؟ به اعتقاد شما امتی که پدر خود را کشته است و مادر خود را در جوانی به شهادت رسانده است، روی رستگاری و سعادت خواهد دید؟ اگر بخواهیم علل عقب‌افتادگی و بدبختی مسلمانان را ریشه‌یابی کنیم، باید در یک جمله بگوییم:

«پشت پا زدن به غدیر و دوری از امیرالمؤمنین(ع) و اولاد طاهرین آن حضرت.»

نه‌تنها مسلمانان بلکه تمام جهانیان حق دارند و باید علی(ع) را بشناسند. اگرچه او پدر امت اسلام لقب گرفته است، اما به اعتبار «ابوتراب» بودنش پدر تمام فرزندان آدم و ساکنان این کره‌ی خاکی است. علی(ع) رمز نجات و سرچشمه‌ی حیات بشریت است. تجربه‌های بی‌شمار نشان داده است که هرجا چهره‌ی تابناک مولای متقیان و کلمات گهربار آن امیر کلام به نمایش گذاشته شده است، فطرت‌های پاک و تشنگان حقیقت را مجذوب و شیفته‌ی خود ساخته است و بی‌تعارف تقصیر متوجه کسانی است که وظیفه‌ی این شناساندن را بر عهده داشتند، چنان‌که پیامبر خدا(ص) می‌فرمایند:

«لایعذب الله هذا الخلق إلا بذنوب العلماء الذین یکتمون الحق من فضل علی(ع) وعترته. ألا وإنه لم یمش فوق الأرض بعد النبیین والمرسلین أفضل من شیعة علی ومحبیه الذین یظهرون أمره، وینشرون فضله، اؤلئك تغشاهم الرحمة، وتستغفر لهم الملائکة، والویل کل الویل لمن یکتم

فضائله ویکتم أمره، فما أصبرهم علی النار؟» [1]

خداوند این مردم را عذاب نمی‌کند مگر به خاطر گناهان دانایان ایشان با آن‌ها که حق را کتمان کردند و فضایل (حضرت) علی(ع) و عترت طاهرین او را بیان نکردند. بدانید راه نمی‌رود بر روی زمین بعد از پیغمبران و رسولان کسی که مقامش برتر از شیعیان و دوستان علی(ع) باشد و آنانی که امر ولایت آن حضرت را ظاهر میکنند و فضایل او را منتشر می‌سازند . رحمت خداوند سر تا پای وجود آن‌ها را فرا می‌گیرد و فرشتگان برای آن‌ها استغفار میکنند و بدبختی به تمام معنا نصیب کسانی می‌شود که فضایل او را کتمان می‌کنند و امر او را پنهان می‌دارند، چگونه می‌خواهند در آتش پایداری کنند ؟!

برای آن‌که به عمق فاجعه بیشتر پی ببریم، تأمل در این حکایت کمی راهگشاست:

در زمان دانش‌آموزی معلمی داشتیم به نام آقای سیدعلی موسوی که در آمریکا تحصیل کرده و تازه به وطن بازگشته بود و از همین روی گاه و بیگاه خاطرات و تجربه هایی از سالهای زندگی در ایالت اوهایو نقل می‌کرد و این گفته‌ها به اقتضای دوره نوجوانی به دقت در ذهن ما ثبت و ضبط می‌شد.

ایشان می‌گفت: "یك روز در دانشگاه اعلام شد که در ترم آینده مشاور اقتصادی رییس جمهوری سابق آمریکا -گمان می‌کنم ریچارد نیکسون- قرار است درسی را در این دانشگاه ارائه کند و حضور آن شخصیت نامدار و مشهور چنان اهمیتی داشت که همه‌ی دانشجویان برای شرکت در کلاس او صف بستند و ثبت نام کردند و اولین بار بود که من دیدم برای چیزی صف تشکیل شده است.

---

۱ . قطره ای از دریای فضائل اهل بیت (علیهم السلام) : ۱ / ۲۴۷ به نقل از مشارق الأنوار : ۱۵۱ و الدمعة الساکبة : ۵۶

به دلیل کثرت دانشجویان کلاس‌ها در آمفی تئاتر برگزار می‌شد و استاد که هر هفته با هواپیما از واشنگتن می‌آمد دیگر فرصت آشنایی با یکایك دانشجویان را نداشت؛ اما گاهی به طور اتفاقی و بر حسب مورد نام و مشخصات برخی را می‌پرسید.

در یکی از همان جلسات نخست به من خیره شد و چون از رنگ و روی من پیدا بود که شرقی هستم از نام و زادگاهم پرسید و بعد برای این که معلومات خود را به رخ دانشجویان بکشد قدری در باره شیعیان سخن گفت و البته در آن روزگار که کمتر کسی با اسلام علوی آشنا بود همین اندازه هم اهمیت داشت؛ ولی در سخن خود قدری از علی علیه السلام با لحن نامهربانانه و نادرستی یاد کرد. این موضوع بر من گران آمد و برای آگاه کردن او ترجمه انگلیسی نهج‌البلاغه را تهیه کردم و هفته‌های بعد به منشی دفتر اساتید سپردم تا هدیه‌ی مرا او برساند. در جلسات بعد دیگر فرصت گفت‌وگویی پیش نیامد و من هم تصور می‌کردم که یا کتاب به دست او نرسیده و یا از کار من ناراحت شده و به همین دلیل تقریباً موضوع را فراموش کردم. روزی از روزهای آخر ترم در کافه دانشگاه مشغول گفتگو با دوستانم بودم که نام من برای مراجعه به دفتر اساتید و ملاقات با همان شخصیت مهم و مشهور از بلندگو اعلام شد. با دلهره و نگرانی به دفتر اساتید رفتم و هنگامی که وارد اتاقش شدم با دیدن ناراحتی و چهره درهم رفته اش بیشتر ترسیدم.

با دیدن من روزنامه‌ای که در دست داشت به طرف من گرفت و گفت: می‌بینی؟ نگاه کن! وقتی به تیتر درشت روزنامه نگاه کردم خبر و تصویر دردناك خودسوزی یك جوان را در وسط خیابان دیدم.

او در حالی که با عصبانیت قدم می‌زد گفت: می‌دانی علت درماندگی و بیچارگی این جوانان آمریکایی چیست؟ بعد به جریانات اجتماعی رایج و فعال آن روزها مانند هیپی‌گری و موسیقی‌های اعتراضی و آسیب‌های اخلاقی اشاره کرد و سپس ادامه داد: همه‌ی این‌ها به خاطر تقصیر و کوتاهی شماست!

من با اضطراب سخن او را می‌شنیدم و با خود می‌گفتم: خدایا! چه چیزی در این کتاب دیده و خوانده که چنین برافروخته و آشفته است؟

او سپس از نهج‌البلاغه یاد کرد و گفت: از وقتی هدیه‌ی تو به دستم رسیده در حال مطالعه آن هستم و مخصوصا فرمان علی‌بن ابیطالب(ع) به مالك اشتر را کپی گرفته ام و هر روز می‌خوانم و عبارات آن را هنگام نوشیدن قهوه صبحانه مرور می‌کنم تا جایی که همسرم کنجکاو شده و می‌پرسد این چه چیزی است که این قدر تو را به خود مشغول کرده است؟

بعد هم شگفتی و اعجاب خود را بیان کرد و گفت: من معتقدم اگر امروز همه‌ی نخبگان سیاسی و حقوقدانان و مدیران جمع شوند تا نظام‌نامه‌ای برای اداره‌ی حکومت بنویسند، نمی‌توانند چنین منشوری را تدوین کنند که قرن‌ها پیش نگاشته شده است!

دوباره به روزنامه روی میز اشاره کرد و گفت: می‌دانی درد امثال این جوان که زندگی شان به نابودی می‌رسد چیست؟ آن‌ها نهج‌البلاغه را نمی‌شناسند! آری، تقصیر شماست که علی(ع) را برای خود نگهداشته‌اید و پیام علی(ع) را به این جوانان نرسانده‌اید!

دلیل آشوب و پریشانی در خیابان‌های آمریکا، محرومیت این مردم از پیام جهان ساز و انسان پرور نهج‌البلاغه است."

این داستان را در سن دوازده سالگی از معلم خود شنیدم؛ اما سال‌ها بعد از آن وقتی که برای جشنواره «باران غدیر» در تهران میزبان مرحوم پروفسور دهرمندرنات نویسنده و شاعر برجسته‌ی هندی بودیم چیزی گفت که حاضران در جلسه را به گریه آورد و مرا به آن خاطره‌ی دوران نوجوانی برد.

پیرمرد هندو در حالی که بغض کرده بود و قطرات اشك در چشمانش حلقه زده بود از مظلومیت علی‌بن ابی‌طالب(ع) یاد کرد و با اشاره به مشکلات گوناگون اجتماعی در کشورهای مختلف جهان گفت: «شما در معرفی امام علی(ع) و نهج‌البلاغه موفق نبوده‌اید! باید پیام‌های امام علی(ع) را چون سیم‌کشی برق و لوله‌کشی آب به دسترس یکایك انسان‌ها در کشورها و جوامع مختلف رساند"

و راستی هم وقتی برخی نویسندگان مسیحی مانند جورج جرداق ده‌ها بار نهج‌البلاغه را خوانده و برخی عبارات آن را حفظ کرده اند باعث حسرت و شرمساری است که ما این قدر از نهج‌البلاغه دور باشیم.

شاید مطالعه کامل نهج‌البلاغه برای همه آسان نباشد، ولی سزاوار است هر کسی حداقل یك‌بار عهدنامه‌ی مالك اشتر -که بارها در مجامع بین‌المللی از آن به عنوان یك سند جهانی یاد شده- را بخواند.[1]

*****

باور کنید اگر هر دین و مذهب و آئین و یا هر قوم و ملتی شخصیتی داشت که یک‌هزارم امیرالمؤمنین(ع) فضایل و مناقب داشت، گوش فلک را از نام او پر نمی‌کرد؟

چندی پیش خبری در رسانه‌های جهان منتشر شد. «جان چائو» گردشگر

---

۱. صد کتاب قبل از صد سالگی، یوسف [illegible] شماره ۹۴ (یادداشت روزنامه شهرآرا) نوشته [illegible] زائری.

بیست و هفت ساله‌ی آمریکایی که به جزیره‌ی سنتینل رفته بـود، هـدف بـارانی از تیرهای بومیان این جزیره قرار گرفته و جان خـود را از دسـت داد. حکایـت از ایـن قرار بود که او می‌خواست مردم این قبیله را به مسیحیت دعوت کنـد. ایـن جزیـره که در نزدیکی خلیج بنگـال (در اقیـانوس هنـد) واقـع شـده اسـت، محـل زنـدگی قبیله‌ای است که هنوز همچون انسان‌های نخستین زندگی می‌کننـد و بـا دنیـای مدرن هیچ‌گونه ارتباطی ندارند و البته با ورود بیگانگان به محـل سـکونت خـویش به شدت مقابله می‌کنند. یک جوان بیست‌وهفت ساله‌ی آمریکایی جان خود را در کف دست می‌گیرد تا قبیله‌ای وحشی را به آئین مسیحیت فرا بخوانـد. بـا شـنیدن این خبر چه احساسی پیدا می‌کنید؟ آیا بلافاصله این حس به مـا دسـت نمی‌دهـد که برای معرفی و ترویج مذهب شیعه در دنیا چه کرده‌ایم؟ باید اقـرار کنـیم کـه در این وادی هم قاصر و هم مقصر می‌باشیم و یقیناً روزی که دیگر پشیمانی سـودی نخواهد داشت، انگشت حسرت در دهان خواهیم گزید. یکی از اسامی روز قیامت «یوم‌الحسـرة» اسـت. هـر یـک از حاضـران در صـحرای محشـر، بـا انـدوه تمـام می‌گویند:

﴿**یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله**﴾ ۱

ای وای بر من که در مورد «جنب‌الله» کوتاهی نمودم.

آیـا مـردم در روز قیامـت حسـرت می‌خورنـد کـه چـرا در دنیـا کمتـر خـورده و خوابیدند؟ یا مسافرت کمتر رفتند؟ یا در ساختمان‌های مجلل‌تری ساکن نشـدند؟ یا بر مرکب‌های آن‌چنانی سوار نشـدند؟ ایـن حسـرت روز قیامـت، بـرای چیسـت؟ هفتمین امام معصوم، حضرت موسی‌بن جعفر(ع) پاسخ این سؤال را داده‌اند:

---

۱ . سو ه زو ، آیه ٦ ۵.

«جنب الله امیرالمؤمنین(ع) و کذلک ما کان بعده من الاوصیا الی أن ینتهی الامر الی آخرهم»[1]

مقصود از جنب‌الله، امیرالمؤمنین حضرت علی(ع) است و نیز اوصیای پس از آن حضرت یکی پس از دیگری تا آخرین آنان.

شاید شدیدترین حسرت در روز قیامت، از آنِ ما شیعیان باشد. چرا که ما امیرالمؤمنین(ع) و حقانیت و مظلومیت و عظمت آن جناب را دانستیم و خیلی از ما برای آن حضرت کاری نکردیم. ما می‌دانستیم که باید بر روی چه کالایی سرمایه‌گذاری کنیم و نکردیم، مگر امیرمؤمنان(ع) نفرمودند:

«الدنیا ... متجر اولیاءالله»[2]

دنیا تجارت‌خانه‌ی اولیای خداست.

و ذیل آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک نجات دهد؟

امام صادق(ع) به نقل از امیر مؤمنان(ع) فرمودند:

«انا التجارة المربحة المنجیة من العذاب الالیم التی دلّ علیها فی کتابه»

من همان تجارت پرسودی هستم که از عذاب دردناک نجات می‌دهد، و من همان هستم که خداوند در قرآن بیان فرموده.[4]

گفتیم که «غدیر» عظیم‌ترین رویداد در تاریخ بشر بوده است و ما شیعیان،

---

۱. الکافی ج ص ۱۴۵؛ بصائرالدرجات ص ۶۴؛ تأویل الآیات الظاهره ص ۵۰۹.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.
۳. سوره صف، آیه ۱۰.
۴. تفسیر اهل بیت (علیهم‌السلام) ج ۶ ص ۲۳۴، به نقل از بحارالانوار ج ۲۴ ص ۳۰۳ و تأویل الآیات الظاهره ص ۶۶۶.

خـود را پیـرو غـدیر و متعهـد بـه آن مـی‌دانیم، امـا سـوگمندانه بایـد گفـت غـدیر، همچنان در میان ما نیـز مظلـوم بـوده و هسـت. چهـارده قـرن از غـدیر می‌گـذرد. تاکنون باید میلیون‌ها جلد کتاب، مقاله و نوشـته راجـع بـه ایـن بزرگ‌تـرین رویـداد تاریخ و قهرمان آن یعنی امیر مؤمنان علی(ع) به رشته‌ی تحریر درآمده باشـد. آیـا این‌گونه هست؟ در همین یک قرن اخیر، دو اثر گرانسنگ راجع به غدیر توسط دو تن از علمای شیعه تدوین گردید. یکی از آن‌ها «عقبات الانـوار» مرحـوم میرحامـد حسین هندی است، اما با کمال تأسف این کتاب جایگاه شایسته‌ای حتی در میان شیعیان پیدا ننمود. یکـی از صـاحب‌نظران راجـع بـه علـت مهجـور مانـدن کتـاب «عقبات الانوار» می‌گوید:

چند جهت دارد. اول اینکـه ایـن کتـاب بـه فارسـی اسـت. دوم اینکـه در بـلاد هندوستان تألیف شد و در آنجا چاپ شد. جهت سوم این است که این افرادی که با آقای امینی و در ترویج کتابش همکاری کردند، برای کتاب عبقات پیدا نشـدند. شما می‌دانید جلد اول «الغدیر» که چاپ شد، آقای میلانی مقداری را خرید، آقای خویی مقداری خریدند و مجانی دادنـد بـه افـراد. شـنیده بودیـد؟ افـرادی بـا آقـای امینی در ترویج این کتاب همکاری کردند. البته که آقای میر حامد حسـین خیلـی زحمت کشید، اما باید کار شود و ترویج شود از عبقات. شـما ببینیـد سـید محسـن امین عاملی میگوید که این کتاب عبقـات بایـد ترجمـه بـه عربـی بشـود و در بـلاد عرب منتشر شود و می‌گوید: «یا حبّذا لو انبـری أحـد مـن العـرب لتعریبـه و نشـره بالعربیّه ولکن الهمم عند العرب خامدة» این را هشتاد سال قبل گفته است.

و این در حالی است که مرحوم علامه‌ی امینـی در مقدمـه‌ی کتـاب «الغـدیر»

---

١. امین شریعـ ص ٩ ٧ ٢.

میرحامدحسین هندی(ره) را این‌گونه می‌ستاید:

«سیف من سیوف الله المشهوره علی اعدائه اتم به الحجّة و اوضح به المحجة»

شمشیری از شمشیرهای کشیده‌ی خدا بر دشمنانش که حجت به او تمام شد و دلیل به واسطه‌ی او آشکار گردید.

دومین اثر برجسته‌ی راجع به غدیر در عصر، «الغدیر» است.

درست است که نام «الغدیر» و علامه امینی(ره) به گوش بسیاری از ما خورده است، اما دریغ از خواندن یک صفحه از این کتاب توسط بسیاری از شیعیان. از خدا بخواهیم بر غیرت دینی و شیعی ما بیفزاید. خوب است بدانیم آن‌چه علامه‌ی امینی را به نوشتن این کتاب واداشت، غیرت دینی و محبت فوق‌العاده‌ی او به امیرالمؤمنین(ع) بوده است. فرزند آن مرحوم، راجع به انگیزه‌ی نگارش کتاب «الغدیر» به وسیله‌ی مرحوم علامه‌ی امینی(ره) می‌گوید:

منشأ و انگیزه‌ی کتاب «الغدیر» این بود که وقتی مرحوم والدم از تبریز به نجف بازگشتند و درصدد تکمیل تفسیرشان بودند. کتابی تحت عنوان شیعه در مصر انتشار یافت که در آن کتاب، حملات ناروایی به شیعه و علمای شیعه شده بود. مؤلف کتاب نوشته بود که در طول تاریخ اسلام، شیعه هیچ قدمی در راه اسلام و استواری ارکان آن برنداشته و علمای شیعه را در تثبیت دعائم اسلام و نشر حقایق آن، حقی نیست و فرهنگ اسلامی به هیچ‌وجه رنگ شیعی ندارد؛ شیعه در راه اسلام شهید نداده است؛ کتابی در زمینه‌های دینی ننوشته‌اند و هیچ‌گونه تألیفی ندارند. مرحوم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی پس از خواندن این کتاب تعهد کرد که فرهنگی را بنویسد و روشن سازد که شیعه چه قدم‌هایی در راه نشر فرهنگ و معارف اسلام برداشته و چه کتابهایی را نوشته و چه تألیفاتی دارد و

مؤلفین آن‌ها چه کسانی هستند. لذا به نگارش «الذریعة» مشغول شد و این کتاب در ۲۸ جلد به چاپ رسید و انتشار یافت.

پدرم نیز مسأله شهادت علمای بزرگ شیعه را کـه در راه تـرویج دیانـت و معـارف اسلامی و مذهب جعفری شربت شهادت نوشیدند مورد توجه قرار داد و در ایـن بـاره به تألیف کتاب پر ارج خود به نام «شـهداء الفضـیلة» پرداخـت و در ایـن کتـاب ۱۳۰ نفر از علمای بزرگ شیعه را که از قرن چهـارم هجـری بـه بعـد در راه هـدف مقـدس خود به شهادت رسیده‌اند به عـالم اسـلام معرفـی نمـود. پـس از تـألیف ایـن کتـاب، مرحوم علامه امینی تصمیم گرفت کتابی بنویسد که چهـره‌ی واقعـی شـیعه و عـالم تشیع را به جهان اسلام عرضـه کنـد و... و اکاذیـب و تهمت‌هـا و افترائـاتی را کـه در طول تاریخ به شیعه نسبت داده شده از دامن مطهر فرقه‌ی ناجیه بزداید. لـذا دسـت به تألیف کتاب «الغـدیر» زد و تـألیف ایـن کتـاب تقریبـاً نـیم قـرن (۵۰ سـال) طـول کشـید. در حـالی کـه ایشـان از ۲۴ سـاعت شـبانه روز فقـط ۵ سـاعت بـه خـواب و اسـتراحت می‌پرداخـت و بقیـه را بـه مطالعـه و نوشـتن و مراجعـه بـه کتابهـا و کتابخانه‌های مختلف اختصاص می‌داد و هرگونه زحمت و تحمل رنـج و جانفشـانی در راه نیل به هدف را آسان می‌شمرد و اگر لازم بود که برای مطالعه بیشتر و بررسـی همه جانبه به مسافرت‌های دور بروند از این کار مضایقه نداشتند... [1]

اخیراً کتابی به دستم رسید با عنوان «کتاب غدیر» که توسط یکـی از محققـین و پژوهشگران جوان راجع به غدیر نوشته شـده بـود. راسـتش را بخواهیـد حسـرتی عمیق وجودم را فرا گرفت که چـرا مـن تـاکنون توفیـق نداشـته و نـدارم کـه بـرای امیرالمـؤمنین(ع) قـدمی بـردارم و قلمـی بـزنم. یـاد پیرمـردی افتـادم کـه عاشـق

---

۱. امین شریعة ص ۷ ۹ ۲.

سیدالشهدا(ع)، ولی از جهت مالی تنگدست و در مضیقه بود. دهـه‌ی اول محـرم گاهی از اوقات مقداری نخـود و لوبیـا مـی‌آورد و می‌گفـت: بـیش از ایـن مقـدورم نیست، ولی دوست دارم در دیگ مجلس عزای امام حسین(ع) چند دانه نخود از جانب من ریخته شود و من هم در ثواب این اطعام شریک شوم. مؤلف کتاب فوق بر حقیر منت نهاد که من هم به قول آن عاشق، نخـودی در ایـن دیـگ بینـدازم و مقدمه‌ای بر این کتاب بنویسم، بلکه سرمایه‌ای برای روز حسرت و فردای قیامـت باشد و چون مقدمه‌ی فوق به نوعی معرفـی ایـن اثـر ارزشـمند می‌باشـد کـه بـرای محققـین و علاقمنـدان بـه غـدیر خـالی از فایـده نخواهـد بـود، در ادامـه توجـه خوانندگان عزیز را به این مقدمه جلب می‌کنم:

روایتِ غدیر یکی از محکم‌ترین برهان‌های شیعه در اثبات وصایت، افضلیّت و حقّانیّـت امیرمؤمنـان حضـرت علـی(ع) و یکـی از مشـهورترین مسـتنداتِ مـا بـر خلافت بلافصل آن حضرت و امامان معصوم(علیهم‌السلام) از نسـل آن بزرگـوار می‌باشد. آن‌گونه کـه محقّقـان ایـن حـوزه نشـان داده‌انـد، هـیچ خبـری از رسـول خدا(ص) به اندازه‌ی حدیث غدیر توسط صحابه‌ی آن حضرت گزارش نشـده و در نسل‌های بعدی مورد توجّه قرار نگرفته اسـت؛ بـه‌نحوی کـه اندیشـمندانِ مُنصِـفِ همه‌ی طوائف اسلامی، واقعه‌ی غدیر و صدور این روایت از ناحیه‌ی وجود مقدّس خاتم انبیاء(ص) را پذیرفته‌اند. در این‌که رسول مکـرّم اسـلام(ص) در بازگشـت از حجّة الوداع در محلّی به نام جُحفـه و مکـانی بـه نـام غـدیر خُـم مـردم را متوقّـف نمودند و در میان ده‌ها هزار نفر، بلکه صد هزارنفـر و افزون‌تـر، خطبـه‌ی غـدیر را ایراد فرمودند، امری است که باید آن را به رغم انکارِ کورِ برخی از متعصّبان، مـورد اتّفاقِ میان شیعه و دیگر مذاهب دانست. پیـامبر عظیم‌الشـأن اسـلام(ص) در آن

میان دست امیرمؤمنان(ع) را بالا برده و در فرازی از یک خطبه‌ی بلند، خطاب به حاضران فرمودند: «مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلیّ مَولاهُ».

شیعه می‌گوید: هیچ تردیدی نیست که این فرمایشِ رسول خدا(ص) ناظر به امامت حضرت امیرالمؤمنین(ع) است و افزون بر وضوح و ظهورِ آن، شواهد و قرائن فراوانی بر آن دلالت دارد. مجموعه‌ی این دلایل را مرحوم میرحامد حسین هندی در کتابِ «عبقات الأنوار» جلدِ [مربوط به بحثِ واقعه‌ی] غدیر و نیز مرحوم علّامه امینی در جلد اوّل «الغدیر فی الکتاب و السّنّه و الأدب»، به تفصیل بیان نموده‌اند. کتابِ حاضر نیز ـ که نخستین جلد از مجموعه‌ی چند جلدی «کتابِ غدیر» است،ـ در همین راستا به رشته‌ی تحریر درآمده و مؤلّف جوان و خوش‌ذوق آن با دقّت و پشتکاری مثال‌زدنی راه بزرگانِ این عرصه را ادامه داده است. شاید برخی بگویند: با وجود مجموعه‌های گران‌سنگ و ارزشمندی همچون «عبقات الانوار» و «الغدیر» چه ضرورتی به تألیف امثال این کتاب هست؟

سوگ‌مندانه باید اعتراف کرد که حدیث غدیر و صاحب غدیر تنها در میان غیرشیعیان و مخالفان شیعه، مظلوم نیست. پیامِ غدیر و خطبه‌ی غدیر در میان ما مدّعیان تشیّع نیز مهجور است. بسیاری از مردم عادی، از غدیر و خطبه‌ی طولانی آن، فقط همین فراز معروف را شنیده‌اند که: «مَن کنتُ مَولاه فَعلیّ مَولاه» خواصّ شیعه و بسیاری از علما و فضلا نیز تنها به شنیدن نام «عبقات الأنوار» و «الغدیر» بسنده کرده‌اند. آیا نباید تا به امروز چندین مستدرک بر «عبقات الانوار» و «الغدیر» نوشته شده باشد؟ گویی همان‌گونه که صاحبِ غدیر، امیرمؤمنان(ع)، در اوجِ قلّه‌ی غربت است، شئونات مرتبط با آن حضرت(ع) نیز

در حدّ اعلای مظلومیّت است. بی‌تردید آن دو اثر ارزشمند، در نوع خود کم‌نظیر و یا بی‌نظیرند؛ امّا نکته این‌جاست که ظرفیّت غدیر هم بسیار بیشتر از آن دو اثر بزرگ است. اگر علّامه‌ی امینی می‌خواست تنها به عظمت کارِ میرحامد حسین خیره شود، نباید به تألیف کتاب «الغدیر» همّت می‌گماشت. غدیر یک برکه نیست، بلکه اقیانوسی ناپیدا کران است؛ تنها یک خطبه نیست، بلکه اساس‌نامه‌ی مکتبی تمام عیار است. از این‌رو هرچه از غدیر نوشته شود، خود آغازی خواهد بود برای نگاشته‌هایِ بیشتر، ناب‌تر و تازه‌تر.

و امّا کتابِ حاضر که با تلاشِ ستودنی مؤلّف آن، با ساختاری تازه و با تتبّعات فراوان به نگارش درآمده است، ابداع‌ها و وجوه تمایز قابل اعتنایی نسبت به آثار پیشین دارد. از این وجوه تمایز می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. بحث از مواضع مختلف اعلان وصایت امیرمؤمنان(ع) از عوالمِ پیشین تا روز غدیر و بیان وجوهِ تمایز رویدادِ غدیر که در آثار پیشین کمتر مورد توجّه بوده است.

۲. ارائه‌ی مستنداتِ این حقیقت که متن خطبه‌ی غدیر در همان روز به املای پیامبر اکرم(ص) و خطّ امیرالمؤمنین(ع) نگاشته شد و نبیّ اکرم(ص) از مسلمانان برای آن متن، میثاق گرفتند و نیز آن‌که خطبه‌ی غدیر در کتاب جامعه (همان کتاب حضرت علی(ع)) موجود بوده است.

۳. توجّه به آثار، نقدها، و دیدگاه‌های پاره‌ای از مهم‌ترین اندیشمندانِ معاصر اهل‌سنّت و وهابیّت چون سعید حوّی (۱۹۸۹ م)، ناصر الألبانی (۱۹۹۹ م)، ابن‌عثیمین (۲۰۰۱ م)، محمّد سیّد طنطاوی (۲۰۱۰ م) شیخِ فقید الأزهر، دکتر وهبه مصطفی زحیلی (۲۰۱۵ م)، شعیب الأرنؤوط (۲۰۱۶

م)، دکتر سعد بن عبد اللّه آل حمید، پرفسور علی بن أحمد بن علی السّالوس، دکتر ناصر القفاری، دکتر ناصر بن علی عائض، حسن بن علی السّقّاف و شماری دیگر که هنگام حیات علّامه امینی یا آثاری نداشتند یا آثار آنان مورد استناد علّامه امینی قرار نگرفته است.

٤. توجّه به أسانید و طرقِ روایات مربوط به شواهدِ خبر غدیر و بررسیِ سندیِ بسیاری از روایات ارائه شده بنا بر روشِ مشهورِ اهل‌سنّت و پاسخ به اشکال سندشناختی برخی از معاصران چون شعیب الأرنوؤط.

٥. توجّه به خطبه‌ی بلندِ غدیر و ارائه‌ی پژوهشی کوتاه و مفید در بابِ سیر تاریخی ثبتِ این خطبه در مصادر فریقین.

٦. اثباتِ تواترِ اصل ایراد سخنرانی حضرت رسول(ص) در روز غدیر خم و ارائه‌ی مستندات متعدّد از اندیشمندان متقدّم، متأخّر و معاصر اهل سنّت و وهابیّت در این باب.

٧. اثباتِ تواترِ برخی از فرازهای خبرِ غدیر (غیر از فرازِ مَن کنتُ مَولاه فَعلیّ مَولاه). برای نمونه در خطبه‌ی غدیر، رسول گرامی اسلام(ص) پیش از آنکه جمله‌ی معروف «مَن کنتُ مَولاه فَعلیّ مَولاه» را بر زبان جاری فرمایند، خطاب به حاضران در آن صحرا فرمودند: «أَلَستُ أولی بِکُم مِن أنفُسِکُم؟» آن‌گاه فرمودند: «مَن کنتُ مَولاه فَعلیّ مَولاه» و این یکی از مهم‌ترین استدلال‌های شیعه در تبیین معنایِ کلمه «مولی» در این خبر است. متکلّمان متعصّب اهل‌سنّت، جهتِ برون‌رفت از نتیجه منطقیِ این بخش از سخنرانی پیامبر(ص)، به‌طور کلّی آن را غیرصحیح تلّقی می‌کنند. علّامه امینی در «الغدیر» اینِ فراز را جزء بخش‌های صحیح و

ثابت حدیث غدیر دانسته است. امّا در این اثر ـ برای نخستین بارـ افـزون بر صحّت سند، «تواتر لفظی» ایـن فـراز از خبـر غـدیر بـا ارائـه‌ی أسـانید و طرق متعدّد ثابت شده است.

۸. ویرایش‌ها، بازبینی‌ها و اصلاحاتِ برخی موضوعات ارائه شده در «الغدیر» و بازخوانی و تصحیح برخی منـابع و مصـادر و برخـی از داده‌هـای علمـی. برای نمونه در این اثر، در بحثِ مربوط به رواتِ طبقه‌ی صحابه‌ی جریـان غـدیر و در بحـث مربـوط بـه اعتراف‌کننـدگان بـه معنـایِ خبـر غـدیر، تفاوت‌هایی با «الغدیر» به چشم می‌آید.

۹. توجّه به مستندات عالمـان زیـدی در اثبـات دلالـت خبـر غـدیر بـر ولایـت حضرت امیرالمؤمنین(ع) و بهره‌گیری از برخی نسخه‌های مخطوط زیدیّه و نیز نسخ خطّی اهل‌سنّت که بـه احتمـال زیـاد در اختیـار علّامـه امینـی نبـوده اسـت.ماننـدِ نسـخه مخطـوط «مجلسـان» از ابـوبکر العنبـری، «الکاشف الأمین» نگاشته‌ی مداعس، «الکامل المنیر»، تـألیفِ منتسـب به قاسم رسّی و برخی آثار دیگر چون «رسالة طرق حدیث من کنت مـولاه فعلیّ مـولاه»، اثـر مهـمّ ذهبـی کـه در زمـان علّامـه مفقـود بـوده اسـت. هم‌چنین برخی منابعِ مطبوع مانندِ «الفوائدِ» حربی، «الإنتصارِ» ابـن ابـی الخیرِ عمرانی، «بلوغ الأربِ» شهاری، «مصباح العلومِ» رصّاص، «اشـراق اللّاهوتِ» عبیدلی، «الإصباحِ» مویّدی، و پاره‌ای از مصـادر دیگـر کـه بـه احتمال قوی در اختیار علّامه امینی نبوده است.

۱۰. تکمیل فحص علّامـه امینـی در کشـف مصـادر اهـل سـنّت در پـاره‌ای از مستندات مربوط به خبر غدیر. به عنوان مثال، علّامه امینی برای حـدیث

«التّهنئه»، به شصت و چهار منبع از مصادرِ اهل‌سنّت اشاره کرده، و در این کتاب، هشت موردِ دیگر از مصادرِ متقدّم اهل‌سنّت به آن اضافه شده است. هم‌چنین در خصوص استعمال لفظِ مولی در معنای اولی، قریب به چهل مصدر از مصادر اهل‌سنّت، به تحقیقِ موجود در «الغدیر» افزوده شده است.

۱۱. پرداخت نسبتاً مفصّل به ادلّه‌ی مخالفان در جهتِ انصراف از معنایِ غدیر و ارائه‌ی نقدهای دلالی، محتوایی، تاریخی و جریان‌شناختی.

۱۲. توجّه به تشکیل خانواده‌ی حدیثی و گزارش‌های مشابه با خبرِ غدیر و بهره‌گیری از آن‌ها در جهت اثبات دیدگاه شیعیان و ردّ پندارِ مخالفان.

البتّه جای بحث تفصیلی در بابِ آیات غدیر، شبهاتِ بیرونیِ غدیر و ظرایف و لطایف پیامِ غدیر و اعمال و آداب روز غدیر در کنار ضرورت‌های ترویج این پیام بزرگ و وظایف شیعیان نسبت به آن، در این اثر به شدّت خالی است که امید است در مجلّدات بعدی مورد توجّه قرار گیرد.

اثرِ حاضر ـ اگر چه یک اثر علمی و پژوهشی است و طیف خاصّی از محقّقان را به‌عنوان گروه هدف خود در نظر گرفته است، امّا مطالعه‌ی آن برای دانشجویان و علاقه‌مندان به حوزه حدیث و کلام نیز بسیار مؤثّر و مفید خواهد بود. امید است که در آینده، غدیرپژوهی و غدیرنگاری با بسامد و توجّه بیشتری در محافل علمی جهان اسلام، مورد اعتنای اصحاب علم و دین قرار گیرد.

با دعا برای تعجیل در امر ظهور آخرین وارث غدیر، حضرت بقیّة اللّه الأعظم ارواحنا فداه.

یکی از جذاب‌ترین فرازهای این کتاب، اعتراف یکی از سرکردگان وهابیت در روزگار ما به حقیقت معنای «ولی» در حدیث شریف غدیر است. وی در زمان مرحوم علامه امینی هنوز مطرح و مشهور نبوده است و او کسی نیست جز محمّد بن صالح بن محمّد بن سُلَیمان التّمیمی، معروف به «ابن عُثَیمین» اندیشمندِ شهیر وهّابی، استادِ دانشگاه امّ القُرّی مکّه و رئیس دانشگاه شریعت قَصیم عربستان سعودی، که در پاسخ به سؤالی درباره‌ی جوازِ خطاب به ملوک و فرمانروایان با لفظِ «یا مولای»، چنین می‌گوید:

«سُئِلَ فَضیلةُ الشّیخ: عَن قَولِ الإنسانِ إذا خاطَبَ مَلِكًا: «یا مَولای» فَأَجابَ بِقَولِهِ: الوِلایةُ تَنقَسِمُ إلی قِسمَینِ: القِسمُ الأوّلُ: وِلایةٌ مُطلَقَةٌ وَ هَذِهِ لِلّه عَزّ وَجَلّ ... القِسمُ الثّانی: وِلایةٌ مُقَیدَةٌ مُضافَةٌ، فَهَذِهِ تَكونُ لِغَیرِ اللّه، وَلَهَا فِی اللُّغَةِ مَعانٍ كَثیرةٌ مِنهَا النَّاصِرُ، وَ المُتَوَلّی لِلأُمورِ، وَ السَّیِّدُ، قَالَ اللّه تَعالَی: (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) و قال صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ [آلِهِ و]سَلَّمَ: « مَن كُنتُ مَولاهُ فَعَلی مَولاهُ » وَقَالَ صَلَّی اللَّهُ عَلَيهِ وَ [آلِهِ وَ]سَلَّمَ: «إنَّمَا الوِلاءُ لِمَن أَعتَقَ»

از شیخ ابن عُثَیمین درباره‌ی شخصی که یک فرمانروا و پادشاه را «یا مولای» خطاب می‌کند، سؤال شد. [که آیا با توجّه به اینکه خداوند مولای ماست، می‌توان به غیر خداوند هم «مولا» بگوییم؟] شیخ در جواب گفت: ولایت بر دو گونه است. گونه نخست ولایتِ مطلقه است و این ولایت برای خداوند است. ... گونه‌ی دوّم: ولایتِ مقیّد و مُضاف است. این‌گونه برای غیر خداوند [نیز] به‌کار می‌رود. این معنا از ولایت در لغت معانیِ بسیاری دارد. مانندِ [یک:] ناصر،

۱. ابن عثيمين، مجموع الفتاوى ج ص ۷ ۳ ۱.

[دو:] مُتوَلّی اُمور و [سه:] آقا و سرور (در مقابل بَرده). خداوند در قرآن [خطاب به دو همسر پیامبر(ص) می‌فرماید: «اگر شما دو زن علیه پیامبر(ص) پشت به پشت هم دهید، پس خداوند و جبرئیل و صالحِ مؤمنان، مولای او (یعنی ناصر او) هستند.» و رسول خدا(ص) می‌فرماید: هر کس که من مولای او (یعنی متولّی امور او) هستم، علی(ع) نیز مولای او (یعنی متولّی امور او) است. و نیز پیامبر(ص) می‌فرماید: «ولاء [ارثِ بَرده‌ی آزاده شده‌ای که وارث ندارد] برای [مولای او یعنی آقا و سَیّد اوست که] او را آزاد کرده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود شیخِ شهیرِ وهابیّت در بیانی روشن، لفظِ مولا در خبرِ غدیر را به عنوانِ شاهدِ مثالی برای کاربرد این لفظ در معنایِ متولّی امر ذکر کرده و به این طریق رسماً و صریحاً از معنایِ این حدیث خبر داده است! او برای گونه‌ی دوّم ولایت (ولایت مقیّده مضافه) سه معنا ذکر کرده است: ناصر، متولّی امور و سیّد. به عنوان شاهدِ معنایِ ناصر، آیه‌ی مذکور از سوره‌ی تحریم را مثال می‌زند، برای معنای متولّی امر، خبر غدیر را بیان می‌کند، و برای معنایِ سیّد به حدیثِ آزادکننده‌ی برده استناد می‌کند! پس در نگاه او نه تنها خبرِ غدیر از تولّی امر حضرت امیر(ع) خبر می‌دهد، بلکه این حدیث به عنوان مثالی برای این معنا از لفظِ مولا قابل استناد است! آیا چنین اعترافِ شگرفی در کنارِ شواهدِ پیشین، کمترین تردیدی در معنای خبر غدیر باقی می‌گذارد؟

فرصت را غنیمت می‌شماریم و در ادامه‌ی این اثر، جان و دل را به ذکر برخی فضایل و کرامات اول‌مظلوم عالم امیرمؤمنان(ع) معطر و نورانی می‌کنیم و شما خواننده‌ی عزیز مطمئن باشید که با خواندن این سطور در حال عبادت به سر

می‌برید، چرا که از رسول گرامی اسلام(ص) روایت شده است:

«ذکر علی(ع) عبادة» [۱]

یاد علی(ع) عبادت است.

ابن شاذان قمی، کتابی دارد با عنوان «مائة منقبة». در این کتاب، یکصد روایت از مناقب و فضایل حضرت علی(ع) را از کتاب‌های عامه نقل نموده است. از جمله این روایت از وجود مقدس خاتم انبیا(ص):

«إن الله تعالی جعل لأخی علی‌بن أبی‌طالب(ع) فضائل لا تحصی کثرة؛ فمن ذکر فضیلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر. و من کتب فضیلة من فضائله لم تزل الملائکة تستغفر له ما بقی لتلك الکتابة رسم. ومن أصغی إلی فضیلة من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع. ومن نظر إلی کتاب فی فضائل علی(ع) غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر». ثم قال: «النظر إلی علی‌بن أبی‌طالب(ع) عبادة، و ذکره عبادة، و لا یقبل الله إیمان عبد من عباده کلهم إلا بولایته و البراءة من أعدائه».

همانا خداوند برای برادرم علی(ع) فضیلت‌هایی قرار داده که از فراوانی قابل شمارش نیست، هر کس یک فضیلت از فضیلت‌های او را به یاد آورد (یا باز گوید) و به آن معتقد باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد. هرکس یکی از فضیلت‌هایش را بنویسد، تا اثری از آن نوشته باقی باشد فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند. هرکس به یک فضیلت از فضیلت‌های او گوش فرا دهد، گناهانی را که با شنیدن مرتکب شده خداوند می‌آمرزد. هرکس به نوشته‌ای از فضیلت‌های او نگاه کند، گناهانی که با دیدن

---

۱ جو اراالانوا ج ٦ ﷺ ٠ ٧ ٣.

مرتکب شده خداوند می‌بخشاید. نگاه کردن بـه علـی‌بن ابی‌طالـب(ع) و یـاد او عبادت است. خداوند ایمان هیچ‌یک از بندگانش را نمی‌پذیرد، مگر با ولایت او و بیزاری از دشمنانش.

رؤیایی صادقه

فردی موثق که به وثاقت وی ایمان دارم می‌گفت: از ایام کـودکی و نوجـوانی، علاقه‌ی زیادی به قرائت قرآن و تجوید صوت و لحن داشـتم و در طـول هفتـه در جلسات متعددی شرکت می‌کردم و در مسابقات استانی و کشوری چندین بار رتبه آوردم. شـبی خـواب دیـدم در مسـجدالحرام هسـتم و از مـن بـرای خوانـدن قـرآن دعوت به عمل آمد. پشت بلندگوی مسجدالحرام قرار گرفتم؛ قرآن را گشودم، امـا قادر به خواندن آن نبودم. خط قرآن برایم ناآشنا بود، (مثل کسـی کـه فارسـی‌زبان است و از زبان لاتین سردرنمی‌آورد، ولی به او کتابی بدهند که لاتین است و از او بخواهند کتاب را بخواند. هرچه به خود فشار بیـاورد قـادر بـه خوانـدن آن نخواهـد بود.) از خواب بیدار شدم و با تعجب از خود پرسیدم: خدایا! ایـن چـه خـوابی بـود! چندین شـب گذشـت. مجـدداً خـواب دیـدم در مسـجدالنبی و در مدینـه‌ی منـوره هستم. مجدداً از پشت بلندگوی مسجد برای تلاوت قرآن دعوت شدم؛ همین که پشت بلندگو قرار گرفتم و قرآن را گشودم که تـلاوت کـنم دیـدم قـادر بـه خوانـدن خطوط قرآن نیستم. هرچه به خود فشار آوردم نتیجه‌ای در بر نداشت. پیش یکـی از علما رفتم که خوابم را تعبیر کند؛ گفت: تعبیر خـواب روشـن اسـت، شـما قـاری قرآن هستید؛ اما از باطن قرآن بهـره‌ای نبرده‌ایـد. بـاطن و حقیقـت قـرآن، ولایـت امیرمؤمنان حضرت علی(ع) و ائمه طاهرین(علیهم‌السلام) می‌باشند و شما بایـد در کسب محبـت و معرفـت نسـبت بـه آن ذوات مقدسـه بـیش از پـیش بکوشـید.

کنجکاوی‌ام بیشتر شد و به تحقیقات خود در این زمینه ادامه دادم. رسیدم به داستان عبدالباسط قاری معروف مصری و تا مدت‌ها به دنبال سندی محکم برای آن می‌گشتم تا این‌که به یکی از اساتید و فضلای حوزه‌ی علمیه‌ی قم برخوردم که می‌گفت: دانمارک بودیم... یکی از شیعیان عراق می‌گفت ماه رمضان برای عمره‌ی مفرده مشرف به حج شده بودم. دیدم یک کاروان ایرانی شب در مسجدالحرام مشغول دعای ابوحمزه‌ی ثمالی هستند و روحانی کاروان با لحن خاصی برای آنان دعا را می‌خواند. خدا رحمتش کند آن روحانی مرحوم آقای ابطحی از بزرگان بودند. پس از آن‌که من به آنان ملحق شدم، یک عرب از اهالی مصر نیز به جمعیت ملحق شد. در این حال یکی از وهابی‌ها جلو آمد و گفت: حرام، حرام، شرک، شرک. مرد مصری به سمت آن وهابی رفت و گفت: «لیش شرک؟! برای چه شرک؟» و آن شرطه‌ی وهابی، وقتی واکنش تند این مرد مصری را دید، گفت: «صلوة تراویح» یعنی هنگام اقامه‌ی نماز تراویح است و دعا را تعطیل کنید. پس از اتمام دعا، من به سمت این مصری که در تمام طول دعا اشک از دیدگانش جاری بود، رفتم و در کنارش نشستم و به او گفتم: این‌ها ایرانی و شیعه‌اند؛ من نیز از شیعیان عراق می‌باشم؛ اما شما مصری هستید. چه‌طور کنار این جمع نشستید و تا اتمام دعا آنان را همراهی کردید؟ گفت: من هم مصری؛ اما شیعه هستم. «انا ابن عبدالباسط» من فرزند عبدالباسط قاری معروف هستم. چندین بار پدرم را خواب دیدم که داخل قبر نشسته و سرگردان است. به او گفتم: پدرجان! صوت قرآن تو شرق و غرب دنیا را فرا گرفته، چرا این‌گونه در قبر زانوان غم در بغل گرفته‌ای؟ در پاسخ گفت: پسرم! ولایت [حضرت] علی(ع) را ندارم و مرا این‌جا نگه داشتند؛ فکری برایم کن، کاری برایم

کن... من پس از آن فهمیدم که مسئله چیز دیگری است و خودم به مذهب شیعه درآمدم.[1]

دلیلی ساده بر حقانیت شیعه

یکی از واقعیت‌های جالب‌توجه در بحث شیعه و سنی آن است که امامان شیعه در نزد اهل‌سنت محترم و مقدس می‌باشند؛ ولی پیشوایان سنی در نزد شیعیان هیچ حرمت و ارج و اعتباری ندارند. کتاب‌های عالمان سنی آکنده از اعتراف به عظمت اهل‌بیت علیهم‌السلام و سرشار از مناقب، فضایل و کرامات امامان شیعه است و برعکس در کتب علمای شیعه نه‌تنها مدح و تمجیدی از رؤسای اهل‌سنت نشده، بلکه به تشریح جنایات، اشتباهات و مطاعن آنان پرداخته شده و بر لزوم برائت قلبی و زبانی از آنان تأکید شده است. به عنوان مثال در مورد آیات نازل شده پیرامون حضرت علی(ع) کتاب‌های متعددی توسط دانشمندان سنی نگاشته شده است. خطیب بغدادی در تاریخ خود به نقل از ابن عباس آورده که ۳۰۰ آیه درباره‌ی امام علی(ع) نازل شده است.[2] و شبلنجی شافعی از دیگر علمای اهل سنت از ابن عباس نقل کرده که آن مقدار از قرآن که درباره‌ی امیرمؤمنان علی(ع) نازل شده، درباره‌ی هیچ کس نازل نشده است؟ برخی دیگر تعداد آیه‌ها را به ۵۰۰ و برخی به ۱۰۰۰ نیز رسانده‌اند.[5]

از جمله کتاب‌هایی که به‌طور مستقل در خصوص آیات نازل شده درباره‌ی

---

۱. استاد نجم‌الدین طبیسی، از فضلای حوزه علمیه قم

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۹۱ تلنی ۳۲۷۰.

۳. سیدمرتضی عسکری، ط ام علی در قرآن، دانشنامه امام علی، ج ۰، ص ۴۰۱. (و اوقل از نور الأبصار، شبلنجی، ص ۷۳)

٤. ه شوده: الدر الثمین فی خمسمائة آیة نزلت فی أمیرالمؤمنین * از الحافظ البرسي.

٥. ه شوده: ۱۰۰۰ أیة نزلت في الإمام علي، از السید هاشم البحراني، بیروت: دار الجوادین، ۲۰۰۹م.

امیرمؤمنان علی(ع) از طرف علمای اهل سنت تألیف گردیده است، می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

۱- «**ما انزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین(ع)**» تألیف: أبو الحسن احمد .. محمد بن میمون قزوینی؛

۲- «**ما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین(ع)**» تألیف: ابوالفرج اصفهانی علی بن الحسین (متوفی سال ۳۵۶هـ)؛

۳- «**ما أنزل من القرآن فی علی(ع)**» تألیف: حسین بن حکم بن مسلم حبری (متوفی سال ۲۸۶ هـ)؛

۴- «**ما نزل من القرآن فی علی(ع)**» یا «**المنتزع من القرآن العزیز فی مناقب مولانا أمیرالمؤمنین(ع)**» تألیف: ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبد الله بن اسحاق (متوفی سال ۴۳۰ هـ)؛

۵- «**ما نزل من القرآن فی علی(ع)**» یا «**نزول القرآن فی شأن أمیرالمؤمنین(ع)**» تألیف: ابو بکر محمد بن مؤمن شیرازی از علمای قرن چهارم؛

۶- «**ما نزل من القرآن فی علی(ع)**» تألیف: أبو الحامد مظفر بن أبی بکر احمد حنفی رازی آقسرائی (متوفی ۶۳۱ هـ)؛

۷- «**ما نزل من القرآن فی علی(ع)**» تألیف: عبد العزیز بن یحیی بن أحمد جلودی (متوفی سال ۳۳۲ هـ)؛

۸- «**الآیات النازلة فی أهل البیت**» تألیف: ابو محمد ابن فام حسن بن محمد مقری شافعی (متوفی سال ۴۵۸ هـ)؛

۹- «**إبانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول(ص)**» تألیف: احمد بن حسن بن علی ابو العباس طوسی (متوفی سال ۳۸۴ هـ)؛

۱۰- «**ما نزل من القرآن فی أمیرالمؤمنین(ع)**» تألیف: أبو بکر بن مردویه اصفهانی؛

۱۱- «**ما نزل من القرآن فی علی(ع)**» تألیف: هارون بن عمر بن عبدالعزیز مجاشعی؛

۱۲- «شواهد التنزیل لقواعد التنضیل فی الآیات النازلة فی أهل البیت علیهم السلام» تألیف: حاکم حسکانی حنفی و...[۱]

و نیـز پیرامـون فضـائل و مناقـب اهـل بیت(علیهم‌السـلام) و بـه ویـژه امیرالمؤمنین علی(ع) کتاب‌های زیادی بـه قلـم اندیشـمندان نگاشـته و سـخنان بی‌شـماری از زبـان بزرگـان بیـان شـده اسـت. در ایـن میـان گـاه سـخنان و آثـار دانشمندان غیر شیعی، تأثیرگزارتر نیز بوده است؛ چرا که آن‌ها از تهمـت مبالغـه و اغراق مصون بوده و اعترافشان به فضایل عترت پاک پیامبر (علیهم السلام)، بـه دلیل درخشش و تابناکی چهره‌های نورانی و ممتاز آن سفینه‌های نجات (علـیهم السلام) حاکی از حقایق بسیاری است.

بزرگان و دانشمندان اهل‌سنت بـه فضـائل و مناقـب اهل‌بیت(علیهم‌السـلام) عصمت و طهارت (علـیهم السـلام) و بـه ویـژه فضـایل حضـرت علـی(ع) اذعـان داشته‌اند. شاهد بر این مدعا، کتابهای مستقلی است درباره‌ی اهل بیت و فضائل ایشان که اکابر عامه در آن قلم فرسایی نموده‌اند، از جمله:

۱- «مودة القربی» تألیف: میر سید علی همدانی شافعی؛

۲- «ینابیع المودة لذوی القربی» تألیف: شیخ سلیمان قندوزی حنفی؛

۳- «رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی» تألیف: سید ابوبکربن شهاب الدین علوی؛

٤- «الإتحاف بحب الأشراف» تألیف: شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی؛

---

۱ ظف لیلط ام علی ع) در ة ابعه لستنص ۹ + ۱ ۲.

۵- «إحياء الميت فى الأحاديث الواردة بفضائل آل البيت» تأليف: جلال الدين سيوطى؛

٦- «فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذريتهم» تاليف: شيخ الإسلام ابو المؤيد ابراهيم حموئى جوينى شافعى؛

۷- «ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى» تأليف: أحمد بن عبد الله طبرى شافعى؛

۸- «الفصول المهمة فى معرفة أحوال الأئمة» تأليف: نور الدين ابن صباغ مالكى؛

۹- «تذكرة خواص الأمة فى معرفة الأئمة» تأليف: سبط ابن جوزى حنفى؛

۱۰- «مطالب السؤول فى مناقب آل الرسول» تأليف: محمد بن طلحه شافعى؛

۱۱- «مناقب أميرالمؤمنين(ع)» معروف به «مناقب خوارزمى» تأليف: أبو المؤيد موفق بن احمد حنفى مكى خوارزمى؛

۱۲- خصائص اميرالمومنين على بن ابى طالب تأليف: حافظ ابو عبدالرحمان احمد بن شعيب نسائى شافعى؛ و...

علاوه بر کتب مذکور، فضائل اهل بیت(علیهم‌السلام) به صورت پراکنده در اکثر منابع معتبر حدیثی، تاریخی، تفسیری، کلامی، فقهی، ادبی و... علمای بزرگ اهل تسنن، به وفور ثبت شده است.[1]

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران   گفته آید در حدیث دیگران

یابن المعجزات الموجوده

در یکی از فقرات دعای ندبه، امام عصر(ع) را این‌گونه مخاطب قرار می‌دهیم:

---

۱ ظف لیلط ام علی ع) درمظ ابعهط لستنه ، ص۱۰۱ - ۱۰۲.

«یابن المعجزات الموجوده»

ای فرزند معجزاتی که هم‌اینک نیز موجود است.

برخی گمان می‌کنند که کرامات صادره از امیرالمؤمنین(ع) و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام، فقط مختص دوران حیات آن بزرگواران بوده است، در حالی‌که هم‌اکنون نیز هرروز در گوشه و کنار این دنیا معجزه‌ای و کرامتی از این ذوات مقدسه صادر می‌شود و اگر کسی توفیق می‌یافت و به جمع‌آوری و نگارش این کرامات و معجزات می‌پرداخت موسوعه‌ای عظیم و گنجینه‌ای گرانبها در اختیار تشیع قرار می‌گرفت.

یکی از علمای عراق به نقل از یکی از دوستان طلبه‌اش می‌گفت: در سال ۲۰۰٦ یا ۲۰۰۷ میلادی از بغداد حرکت کردم و به‌طور ناشناس سوار وَن شدم. در آن برهه شیعیان را در منطقه‌ی «لطیفیه» و «یوسفیه» سر می‌بریدند. به همین جهت مثل مردم عادی با دشداشه و ناشناس سوار ماشین شدم. جوانی با سر و روی عجیب نیز از مسافران بود با انگشتر طلا، گردنبند طلا، ابروی آرایش کرده ... کنار من نشست. واقعاً از او بدم آمد. در طول مسیر هرگاه می‌خواست سر سخن را باز کند، روی خوش نشان نداده و به او توجهی نکردم، تا این‌که به منطقه‌ی «لطیفیه» رسیدیم. جلوی ما ایست بازرسی بود و ماشین‌ها را نگه داشته بودند، ولی در واقع این تروریست‌های «القاعده» بودند که راه را بسته بودند. گفتند همه پیاده شوید. پیاده شدیم. دیگران هم قبل از ما پیاده شده بودند. عده‌ای مسلح جلو آمدند و همه‌ی ما را در یک صف قرار دادند. نگاه کردیم کنار جاده، بدن‌های آغشته به خون و تیر خورده روی زمین افتاده بودند. آن‌طرف هم تمثالی از امیر مؤمنان(ع) گذاشته بودند (همین عکسی که نزد ما شیعیان معروف است).

می‌گفتند یکی‌یکی به این تمثال آب دهان بیندازید، به [حضرت] علی‌بن ابیطالب(ع) فحش دهید و سوار شوید و بروید. من هم در صف ایستاده بودم. آن جوان آرایش‌کرده که از او بدم می‌آمد و در تمام مسیر حتی یک کلمه با او سخن نگفتم جلو آمد و خطاب به من گفت: ای شیخ! تکلیف چیست؟ در آن لحظه که مرگ در پیش چشمان من بود، دست و پایم می‌لرزید و زبانم از وحشت بند آمده بود، با سؤال این جوان مواجه شدم. از ظاهر من فهمیده بود که طلبه هستم. پرسید: شیخ! چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟ گفتم: در چنین شرایطی، اهل‌بیت علیهم‌السلام به ما اجازه داده‌اند که تقیه کنیم و جان خود را حفظ کنیم، از طرفی هم معلوم نیست این عکس واقعاً عکس امیرالمؤمنین(ع) باشد؛ این یک نقاشی بیش نیست. آن جوان گفت: یعنی شما آب دهان می‌اندازید؟ گفتم: چاره‌ای نداریم. ناگاه دیدم انگشتر، کارت شناسایی و موبایلش را درآورد و گفت: شیخنا! این‌ها امانت پیش تو باشد. آن‌ها را به دست خانواده‌ام در بغداد برسان! گفتم: می‌خواهی چه کنی؟ گفت: من به مولایم علی‌بن ابیطالب(ع) جسارت نمی‌کنم. گفتم: تو را می‌کشند. گفت: مهم نیست... فقط این‌ها نزد شما به امانت باشد. فرصت نبود برای او توضیح بدهم و قانع‌اش کنم، به‌علاوه دیدم او در تصمیم خود بسیار جدی و مصمم است. نوبت به این جوان رسید که جلوی من ایستاده بود. آن ملعون گفت: زود باش فحش بده و آب دهان بینداز... گفت: فحش می‌دهم؛ امّا به تو و پدرت. هیچ‌کس با امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) دشمنی نمی‌کند، مگر اینکه زنازاده باشد. شما فکر می‌کنید با این کارها می‌توانید علی‌بن ابیطالب(ع) را از میان بردارید؟ ای پست‌فطرت‌ها. خدا شما را لعنت کند. به همین صراحت... با این‌که مرگ در مقابل او بود و می‌دید اجسادی را که در مقابل

او روی زمین افتاده و دست و پا می‌زنند. آن ملعون اسلحه را کشید و سه تیر به او شلیک کرد... در مقابل چشمانم جوان روی زمین افتاد و به رحمت خدا رفت. من برگشتم و سوار ماشین شدم؛ امّا حال و روزم دگرگون بود؛ تمام بدنم می‌لرزید و با احدی حرف نزدم تا به خانه رسیدم. در خانه نیز با کسی سخن نمی‌گفتم... تا یک هفته حال و روزم همین‌گونه بود، گویا در کما بودم. از مردم کناره گرفتم. وضع عجیب و غریبی داشتم. پس از یک هفته کم‌کم به حالت عادی برگشتم. با خود گفتم: باید به وعده‌ای که به این جوان مؤمن دادم وفا کنم، باید به نزد خانواده‌اش بروم و امانتی‌ها را مسترد نمایم. آدرسش را به من داده بود. گفتم باید بروم و تسلیت بگویم و امانتی‌ها را برسانم. حتماً خانواده‌اش هنوز نمی‌دانند که چه اتفاقی افتاده و چه بلایی بر سر جوان‌شان آمده است. با آدرسی که داشتم به محله‌ی او رفتم و سراغ منزلش را گرفتم. منزل را نشانم دادند. دیدم دختربچه‌ای جلوی در بازی می‌کند؛ اما آثار حزن و عزا بر در خانه نمایان نیست. به دختربچه سلام کردم و از او پرسیدم: این‌جا منزل فلانی است؟ گفت: بله، او پدر من است. گفتم: چه کسی در خانه است؟ گفت: پدرم. با خود گفتم شاید این دختر عقب‌افتاده است و اوضاع را به خوبی درک نمی‌کند. به او گفتم: برو و پدرت را صدا کن. پس از لحظاتی دیدم همان جوان با عصا آمد و با من احوال‌پرسی کرد. مرا در آغوش کشید. یکدیگر را بوسیدیم و گریه کردیم. گفتم: موضوع چیست؟ گفت: بیا داخل تا برایت تعریف کنم و این گونه ادامه داد: وقتی ما از هم جدا شدیم و من جلو رفتم و آن‌گونه سخن گفتم، آن‌ها به من تیراندازی کردند؛ اما من گلوله‌ها را احساس نکردم، فقط دیدم باد تندی وزید و ابری سیاه دیدم و همان لحظه بر روی زمین افتادم. وقتی افتادم دیدم در آغوش آقا امیرالمؤمنین(ع)

هستم. آن حضرت تبسمی نمود و دست مبارک را روی چشمانم کشید و فرمود: چه می‌بینی! من خانواده‌ام را دیدم. مادرم، همسرم، دخترم. فرمود می‌خواهی نزد خانواده‌ات برگردی؟ گفتم: نه، می‌خواهم پیش شما بمانم. فرمود: هنوز وقتش فرا نرسیده... اما تو با ما هستی ان‌شاءالله. بعد امام(ع) دست مبارک خود را به روی سینه‌ام کشید، همان‌جایی که دو گلوله به آن‌جا اصابت کرده بود و دستش را برداشت. دیگر چیزی نفهمیدم. وقتی به خود آمدم دیدم در بیمارستان هستم و سرم و اکسیژن به من وصل کرده‌اند. آن گلوله‌ای که آقا روی آن دست نکشید و به ران من اصابت کرده بود حالا مرا به زحمت انداخته است و در حال مداوای آن هستم؛ ولی از آن دو گلوله‌ی دیگر هیچ اثری نیست. آن دو گلوله‌ی اصلی که به قفسه‌ی سینه اصابت کرده و کشنده بود به برکت دست امام به کلی از بین رفت. گفتم: می‌خواهم پیش شما بمانم. فرمود: تو با ما هستی، اما اجلت نرسیده است. این جوان با این اوصاف که مرگ را جلوی چشمانش دیده، این‌گونه رفتار می‌کند؛ ما درباره‌ی میثم تمار حرف نمی‌زنیم که در مکتب امیرالمؤمنین(ع) تربیت یافته است، یا درباره‌ی سلمان و اباذر و عمار سخن نمی‌گوییم. سخن درباره‌ی جوانی است که با وضع آن‌چنانی زندگی کرده است.

اعجاز نهج‌البلاغه

اهل بالکان بود (از خوش آب و هواترین مناطق اروپا) دکترای داروسازی و دو فوق‌لیسانس در رشته‌های روانشناسی و آناتومی داشت. به هفت زبان زنده‌ی دنیا آشنا بود. پدرش پزشک فوق تخصص خون و سهام‌دار بیمارستان. می‌گفت همواره در زندگی به دنبال گمشده‌ای می‌گشتم؛ همه‌گونه لذتی را تجربه کرده بودم. در معتبرترین دانشگاه‌ها تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل شده بودم، اما

گمشده‌ای داشتم. هنوز به آرامش نرسیده بودم. با خود گفتم شاید یک اتومبیل آخرین مدل بتواند آرامم کند. شرکت بنز آلمان، اتومبیلی سفارش دادم که در نوع خود بی‌نظیر بود. چند روزی که سوار آن شدم، دلزده شدم. فکر کردم اگر منزلی لوکس تهیه کنم به آرامش خواهم رسید. خانه‌ای خریدم بالای پانصد متر با تمام امکانات؛ اما آرامش به من روی نیاورد. گفتم به سیر و سیاحت بپردازم. تمام اروپا را گشتم، وجب‌به‌وجب، اما بی‌قراری و اضطراب گریبانم را رها نمی‌کرد. هر لذتی را که شما تصور کنید تجربه کرده بودم. در حیرت و بن‌بست عجیبی گرفتار شده بودم. روزی همین‌طور که در داروخانه نشسته بودم و در خود فرو رفته بودم، نگاهم به کتابی افتاد که در زمان تحصیل در دانشگاه توسط یکی از دوستانم به من هدیه شده بود؛ ولی اصلاً لای آن را هم باز نکرده بودم. از سر کنجکاوی و بی‌حوصلگی به سراغ آن کتاب رفتم. آن را گشودم، برایم بسیار عجیب و غریب بود. آیا تابه‌حال کتابی دیده‌اید که با شما حرف بزند؟ خدایا! گویا گمشده‌ام را یافته بودم. عاشق این کتاب شده بودم. نمی‌توانستم خود را از آن دور نگه دارم. هرکجا که می‌رفتم، آن‌را با خود می‌بردم. چندین بار آن‌را از اول تا آخر مطالعه کردم. هنوز هم وقتی آن را ورق می‌زنم، از نگاه به آن و تأمل در کلمات و جملات آن لذت می‌برم و هربار مطلب جدیدی می‌آموزم، گویا آموزه‌هایش تمام شدنی نیست. این کتاب مثل بقیه‌ی کتاب‌ها نیست که یکبار آن‌را بخوانی و با آن خداحافظی کنی، بلکه دائم باید به آن مراجعه کنی... با خود گفتم چه کسی این کتاب را نوشته؟ نویسنده‌ی آن کجاست؟ آیا زنده است؟ به پرس‌وجو پرداختم. به این ترتیب پس از چندین ماه تحقیق به اسلام و ایران و شیعه علاقه‌مند شدم تا آن‌جا که امروز در حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشغول تحصیل علوم حوزوی می‌باشم. می‌دانید آن کتاب

چه بود؟ ترجمه‌ی صربی نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین(ع)...

خاطره‌ای از معراج

ابن عباس گوید: شنیدم رسول خدا(ص) فرمود:

در سفر معراج که مرا به سوی آسمان سیر می‌دادند، به هر گروهی از فرشتگان برخورد کردم سراغ علی(ع) را از من گرفتند، که من گمان کردم آوازه‌ی علی(ع) در آسمان مشهورتر از آوازه‌ی من روی زمین است. در آسمان چهارم عزرائیل را دیدم؛ به من گفت: ای محمد! علی(ع) چه می‌کند؟ گفتم: دوست من! علی(ع) را از کجا می‌شناسی؟ گفت: ای محمد! از آنجایی که قبض روح تمام آفریدگان خدا به دست من است، جز تو و علی(ع)، که خداوند با دست قدرت خود روح شما را خواهد گرفت. سپس رسول خدا(ص) ادامه داد: «چون به زیر عرش رسیدم، ناگاه دیدم علی‌بن ابی‌طالب(ع) زیر عرش ایستاده است. گفتم: ای علی! تو زودتر از من آمده‌ای؟!» جبرئیل گفت: ای محمد! با که سخن می‌گویی؟ گفتم: برادرم علی(ع). گفت: ای محمد! این خود علی(ع) نیست! فرشته‌ای از فرشتگان خداست که خداوند او را به شکل علی(ع) آفریده است؛ ما فرشته‌های مقرب به‌خاطر مقامی که علی‌بن ابی‌طالب(ع) نزد خداوند سبحان دارد، هرگاه مشتاق دیدار او شویم، این فرشته را زیارت کرده و از خداوند برای شیعیانش طلب آمرزش می‌کنیم.[۱]

مژده‌ی جبرئیل

جابر بن عبدالله گوید: خدمت رسول خدا(ص) نشسته بودم که علی(ع) وارد

---

۱ . مٔ اة منقبة ابرشٔ اذٕا ، منقبة ۳ .۱

شد، پیامبر(ص) او را به نزدیک خود فرا خواند و دستمالش را به صورت علی(ع) کشید و فرمود: ای ابوالحسن! آیا مژده‌ای که جبرئیل به من داده به تو بشارت ندهم؟

عرضه داشت: چرا، ای رسول خدا! پیامبر(ص) فرمود: (جبرئیل(ع) به من بشارت داده که:) در بهشت چشمه‌ای است به نام تسنیم، دو نهر از آن جاری است که اگر تمامی دنیا از آن بیاشامند سیراب شوند و اگر کشتی‌های دنیا در آن قرار گیرند حرکت کنند، سنگ‌ریزه‌های آن لؤلؤ و مرجان تازه و علف‌های آن زعفران است، بر کناره‌های آن صندلی‌هایی از نور قرار دارد و عده‌ای روی آن‌ها نشسته‌اند که از نور پیشانی‌شان خوانده می‌شود که این‌ها محبین علی‌بن ابی‌طالب(ع) هستند».[1]

آثار محبت امیرمؤمنان(ع)

عبدالله پسر عمر خطاب گوید: از رسول خدا(ص) در مورد [حضرت] علی‌بن ابی‌طالب(ع) پرسیدیم. حضرت از این که ما هنوز [حضرت] علی(ع) را نشناخته و زیر بار ولایت او نرفته‌ایم خشمگین شده، فرمودند:

چه شده که عده‌ای آن‌کس را که به جز نبوت، نزد خدا مقامی همچون مقام من دارد انکار می‌کنند؟! آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه مرا دوست بدارد خدا از او خشنود شده، و هرکه خدا از او خشنود شود، بهشت را پاداشش قرار می‌دهد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد فرشتگان برای او طلب آمرزش می‌کنند و دربهای بهشت به روی او بازگشته تا

---

۱. ۀ اة منقبة ابرثۀ اذلِ ، منقبة ۹ .۲

بی‌حساب از هر دری که بخواهد وارد شود. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهد و همچون محاسبه‌ی پیامبران (به آسانی و با دیده‌ی احترام) با او محاسبه می‌کند. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد تا از آب حوض کوثر نیاشامد و از میوه‌ی درخت طوبی نخورد و جایگاهش را در بهشت نبیند، نمی‌میرد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند سختی و اندوه مرگ را بر او آسان کرده و قبرش را باغی از باغ‌های بهشت قرار می‌دهد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند به تعداد رگ‌های بدنش حوریه‌های در بهشت به او عطا فرماید و شفاعت او را در حق شصت نفر از فامیل‌هایش قبول می‌کند، و برای او به عدد موهای بدنش شهری در بهشت می‌باشد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را شناخته و دوست بدارد خداوند به همان‌گونه که عزرائیل را به سوی پیامبران می‌فرستد به سوی او خواهد فرستاد و وحشت سؤال قبر را از او برداشته و قبر او را نورانی و به اندازه‌ی مسیر هفتاد سال راه، وسیع کرده و روز قیامت روسفیدش سازد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد، خداوند او را همراه راست‌کرداران و شهیدان و خوبان، زیر سایه‌ی عرش خود جای داده و از بزرگ‌ترین ترس (وحشت محشر) و بیم صیحه‌ی روز قیامت ایمن بدارد. آگاه باشید هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند نیکی‌های او را قبول کرده و از سر تقصیراتش درمی‌گذرد، و او در بهشت از دوستان سرور شهیدان حضرت حمزه(ع) خواهد بود. آگاه باشید! هرکه علی(ع) ما را دوست بدارد خداوند حکمت را در دلش استوار، حقیقت را بر زبانش جاری و درهای رحمت را به روی او باز می‌کند. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد عائله‌ی خداوند روی زمین شمرده می‌شود و خداوند بر فرشتگان و حاملین

عرشش به او افتخار و مباهات می‌کند.

آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا می‌کند: «ای بنده‌ی خدا! اکنون اعمالت را از سر بگیر که خداوند تمامی گناهانت را بخشید». آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد روز قیامت با صورتی همچون ماه شب چهارده می‌آید. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند تاج بزرگی بر سرش گذاشته و لباس عزت بر او بپوشاند. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد همچون برق، بدون مشقت از صراط می‌گذرد. آگاه باشید! هرکه علی(ع) را دوست بدارد خداوند امان‌نامه از دوزخ، دوری از نفاق، تذکره‌ی عبور از صراط و امان از عذاب برای او می‌نویسد. آگاه باشید هرکه علی(ع) ما را دوست بدارد دفتر حسابرسی برایش باز نشده و ترازوی عملی برای او گذارده نمی‌شود، به او گفته می‌شود: «بدون حساب وارد بهشت شو!» آگاه باشید! هرکه خاندان محمد(ص) را دوست بدارد از حساب‌رسی، ترازوی سنجش اعمال و عبور از صراط ایمن است. آگاه باشید! هرکس با دوستی آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد فرشتگان با او مصافحه کرده و دست می‌دهند و ارواح پیامبران به دیدار او می‌آیند، و خداوند تمام خواسته‌هایش را برآورده می‌سازد.

آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد کافر مرده است. آگاه باشید! هرکس با دوستی آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد مؤمن مرده است و من ضامن بهشت اویم. آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد روز قیامت بر پیشانی‌اش نوشته شده: «این از رحمت خدا مأیوس است!» آگاه باشید! هرکس با دشمنی

آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد. آگاه باشید! هرکس با دشمنی آل‌محمد(علیهم‌السلام) بمیرد (روز قیامت) با صورتی سیاه از قبرش خارج می‌شود».[1]

نوه‌ی چنگیزخان مغول چگونه شیعه شد

روزی سلطان محمد خدابنده بر همسر خود خشم گرفت و در یک جلسه او را سه طلاقه کرد، ولی به دلیل علاقه‌ی بسیاری که به وی داشت خیلی زود از کردار خویش پشیمان شد و به همین خاطر عالمان سنی را دعوت نمود و از آنان مشورت خواست. آن‌ها گفتند: هیچ راهی وجود ندارد، مگر این‌که نخست محلّل (فردی غیر از سلطان) با او ازدواج کند سپس مجدداً سلطان خواهد توانست او را به عقد خویش درآورد. سلطان گفت: برای من پذیرش این امر، بسیار سخت است. هیچ راه دیگری وجود ندارد؟ شما علما در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارید فقط در همین یک مسئله همه باهم اتفاق نظر دارید؟ گفتند: بله. در این هنگام یکی از مشاوران اجازه‌ی سخن خواست و اظهار داشت: جناب سلطان! در شهر حِلّه عالمی زندگی می‌کند که چنین طلاقی را باطل می‌داند، خوب است او را نیز احضار نموده و نظر او را جویا شوید. (منظور وی، علامه حلی(ره) بود). عالمان سنی برآشفتند و گفتند: آن عالم، رافضی مذهب بوده و رافضیان افرادی کم‌عقل و بی‌خرد می‌باشند و اساساً در شأن سلطان نیست که چنین فردی را به حضور بپذیرد. سلطان گفت: به هرحال دیدن او خالی از فایده نیست و دستور داد علامه حلی(ره) را در محضر او حاضر نمایند.

---

۱ . ۀ اة منقبة ابرش اذا ، منقبة ۷ .۳

وقتـی علامـه وارد مجلـس سـلطان محمـد خدابنـده شـد علمـای مـذاهب چهارگانه‌ی اهل‌سنت نیز در آن جلسه حاضـر بودنـد. علامـه بـدون هـیچ تـرس و واهمه‌ای نعلین خود را به دست گرفت و خطاب به همه‌ی حاضـران سـلام کـرد و آن‌گاه یک‌راست به سمت سلطان رفت و در کنار او نشسـت. عالمـان سـنی رو بـه سلطان کرده و گفتند: دیدیـد؟ مـا نگفتـیم شـیعیان افـرادی سبک‌سـر و بی‌عقـل می‌باشند! سلطان گفت: او عالم است. درباره‌ی رفتار او از خـودش سـؤال کنیـد. آن‌ها به علامه گفتند: چرا به سلطان سـجده نکـردی و آداب تشـریفات حضـور را به‌جا نیاوردی؟ علامه گفت: رسول خدا(ص) از هـر سـلطانی برتـر و بـالاتر بـود و کسی بر او سجده نکرد، بلکه فقط به آن حضرت سلام می‌کردنـد و خـدای تعـالی نیز فرموده است:

﴿فادا دخلتم بیوتاً فسلّموا علی انفسکم تحیةً من عندالله مبارکة طیبه﴾

چون داخل خانـه‌ای شـدید بـه یکـدیگر سـلام کنیـد، سـلام و درودی کـه نـزد خداوند مبارک و پاک است.

از سوی دیگر به اتفاق ما و شما، سجده برای غیر خدا حـرام اسـت. پرسـیدند: چرا جسارت کردی و کنار سلطان نشستی؟ علامه پاسخ داد: چون جـای دیگـری برای نشستن نبود و از طرفی سـلطان و غیرسـلطان بـا یکـدیگر مسـاوی‌اند و ایـن جسارت به محضـر سـلطان نیسـت. پرسـیدند: چـرا کفش‌هـای خـود را بـه داخـل مجلس آوردی؟ آیا هیچ آدم عاقلی در محضر سلطان و چنـین مجلسـی این‌گونـه رفتار می‌کند؟ علامه گفت: ترسیدم حنفی‌ها کفش‌هایم را بدزدند همان‌گونـه کـه ابوحنیفه نعلین رسول اکـرم(ص) را دزدیـد. علمـای حنفـی حاضـر در آن مجلـس

---

١ . سو ه نو ، آیه ١ ٦.

برآشفتند و فریاد زدند: چرا دروغ می‌گویی؟ این تهمت است. ابوحنیفه کجا و زمان پیامبر(ص) کجا؟ ابوحنیفه صد سال پس از پیامبر(ص) تازه به دنیا آمد. علامه گفت: ببخشید اشتباه از من بود. احتمالاً شافعی نعلین پیامبر(ص) را سرقت کرده است. این‌بار صدای شافعی‌ها درآمد که شافعی در روز مرگ ابوحنیفه و دویست سال پس از رحلت پیامبر(ص) دیده به جهان گشوده است. علامه گفت: چه می‌دانم! شاید کار مالک بوده است. علمای مالکی هم مثل حنفی‌ها و شافعی‌ها و به همان شیوه اعتراض کردند. علامه گفت: پس فقط احمد بن حنبل می‌ماند، قطعاً سارق احمد بن حنبل است. حنبلی‌ها هم برآشفتند و به اعتراض و انکار پرداختند. در این لحظه علامه رو به سلطان کرد و گفت: جناب سلطان! ملاحظه کردید که اینان اقرار کردند هیچ‌یک از رؤسای این مذاهب چهارگانه اهل‌سنت در زمان حیات رسول خدا(ص) حاضر نبوده‌اند و حتی صحابه‌ی آن حضرت را هم ندیده‌اند... سلطان گفت: آیا این حرف صحیح است؟ عالمان سنی گفتند: بله هیچ‌یک از این چهار نفر (که رئیس مذاهب اهل‌سنت می‌باشند) رسول خدا(ص) و صحابه آن حضرت را درک نکرده‌اند. آن‌گاه علامه گفت: ولی ما شیعیان پیرو آن آقایی هستیم که به منزله‌ی نفس و جان رسول خدا(ص) بود و از کودکی در دامان پیامبر(ص) نشو و نما یافت و بارها و بارها از سوی آن حضرت به عنوان وصی و جانشین رسول خدا(ص) معرفی شد. سلطان که متوجه حقانیت مذهب شیعه شده بود پرسید: نظر شیعه درباره‌ی این طلاق چیست؟ علامه پرسید: آیا جنابعالی طلاق را در سه مجلس و در محضر دو نفر عادل جاری نموده‌اید؟ سلطان گفت: نه! علامه گفت: در این صورت طلاق باطل می‌باشد چون فاقد شرایط صحت است. آن‌گاه سلطان محمد خدابنده به

دست علامه شیعه شد و به حاکمان شهرهای تحت فرمانش نامه نوشت که از این پس با نام ائمه‌ی دوازده‌گانه شیعه خطبه بخوانند و به نام ائمه‌ی اطهار(علیهم‌السلام) سکه ضرب کنند و نام آنان را بر در و دیوار مساجد و مشاهد مشرفه حک نمایند.

انگیزه‌ی تألیف «الغدیر»

فرزند مرحوم علامه امینی راجع به منشأ و انگیزه نگارش کتاب «الغدیر» توسط پدرش این‌گونه می‌گوید:

وقتی مرحوم والدم از تبریز به نجف بازگشتند و در صدد تکمیل تفسیرشان بودند، کتابی تحت عنوان «شیعه» در مصر انتشار یافت، که در آن کتاب، حملات ناروایی به شیعه و علمای شیعه شده بود. مؤلف کتاب نوشته بود که در طول تاریخ اسلام، شیعه هیچ قدمی در راه اسلام و استواری ارکان آن برنداشته و علمای شیعه را در تثبیت دعائم اسلام و نشر حقایق آن، حقی نیست و فرهنگ اسلامی به هیچ‌وجه رنگ شیعی ندارد. شیعیان در راه اسلام شهید نداده‌اند؛ کتابی در زمینه‌های دینی ننوشته اند و هیچگونه تألیفی ندارند. مرحوم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی پس از خواندن این کتاب تعهد کردند که فرهنگی را بنویسند و ثابت کنند که شیعه چه قدم‌هایی در راه نشر فرهنگ و معارف اسلام برداشته و چه کتاب‌هایی را نوشته و چه تألیفاتی دارد و مؤلفین آن‌ها چه کسانی هستند. لذا به نگارش «الذریعة» مشغول شدند و این کتاب در ۲۸ جلد به چاپ رسید و انتشار یافت.

پدرم نیز مسأله شهادت علمای بزرگ شیعه را که در راه ترویج دیانت و معارف اسلامی و مذهب جعفری شربت شهادت نوشیدند مورد توجه قرار داد و در این

باره به تألیف کتاب پر ارج خود به نام «شهداء الفضیلة» پرداخت و در این کتاب ١٣٠ نفر از علمای بزرگ شیعه را که از قرن چهارم هجری به بعد در راه هدف مقدس خود به شهادت رسیده اند به عالم اسلام معرفی نمود. پس از تألیف این کتاب، مرحوم علامه امینی تصمیم گرفتند کتابی بنویسند که چهره واقعی شیعه و عالم تشیع را به جهان اسلام عرضه کند و بنیاد اکاذیب و تهمت‌ها و افترائاتی را که در طول تاریخ به شیعه نسبت داده شده از دامن فرقه‌ی ناجیه بزدایند. لذا دست به تألیف کتاب «الغدیر» زدند و تألیف این کتاب تقریبا نیم قرن (٥٠ سال) طول کشید. در حالی که ایشان از ٢٤ ساعت شبانه روز فقط ٥ ساعت به خواب و استراحت می‌پرداخت و بقیه را به مطالعه و نوشتن و مراجعه به کتابها و کتابخانه‌های مختلف اختتاص می‌داد و هرگونه زحمت و تحمل رنج و جانفشانی در راه نیل به هدف را آسان می‌شمرد و اگر لازم بود که برای مطالعه بیشتر و بررسی همه جانبه به مسافرت‌های دور بروند از این کار امضایقه نداشتند. چنانکه یک بار برای مطالعه به هندوستان مسافرت نمود و مدت چهار ماه در آن کشور به بررسی و مطالعه و تحقیق پرداخت و در هر سفر یادداشت هایی تهیه می‌نمود که مجموعه این یادداشت‌ها در دفتری به نام ثمرات الأسفار جمع آوری گردیده است و یادداشت‌هایی را که مربوط به سفر هندوستان است من آن‌ها را جمع آوری و تکمیل نمودم و تقریباً در سه جلد منتشر خواهد شد. مرحوم علامه سفری به شام نمودند که یادداشت‌های مربوط به این سفر نیز جمع آوری شد و در ٥ جلد چاپ و منتشر می‌شود. سفر دیگری ایشان به ترکیه نمودند که متأسفانه چون مریض شدند نتوانستند مانند سفرهای هندوستان و شام یادداشت‌های مورد لزوم را خودشان تهیه کنند. همین اندازه توانستند با مراجعه به کتابخانه‌های ترکیه

فهرست کتاب‌های مورد لزوم و نام کتابخانه‌ها را در اختیار من بگذارند و من برای تکمیل اسناد و مدارک «الغدیر» در ظرف مدت سه سال تقریبا هفتصد هزار برگ از کتابهای موجود در کتابخانه‌های ترکیه را عکسبرداری نموده و با خود به نجف بردم که الان در کتابخانه نجف موجود است. فرزند علامه در پاسخ به این سؤال که کتاب «الغدیر»، در جهان اسلام و بین علمای اسلامی چه تأثیری داشت؟ می‌گوید: به یاد دارم که بعد از انتشار جلد سوم و ششم «الغدیر» در عراق، اعتراضاتی از طرف بعضی از افراد به عمل آمد و به نخست‌وزیر وقت، نوری سعید شکایت کردند و از جمله شاکیان، یک نفر هم از وکلای دادگستری موصل بود، یک نفر از علمای آن دیار و چهار نفر دیگر که به نوری سعید گفتند: شما نباید اجازه دهید در عراق که قلب عالم اسلام است چنین کتابی چاپ شود و باید از خلفا دفاع کنید. نوری سعید گفت: من از این کتاب خبری ندارم و چیزی نمی‌دانم. وکیل دادگستری موصل یک نسخه جلد ششم «الغدیر» را که با خود آورده بود ارائه نمود. نوری سعید یک هفته مهلت خواست تا جواب آن‌ها را بدهد. بعد از مدت مقرر که آمدند در جواب آن‌ها گفت: من کتاب را مطالعه نمودم، مؤلف آن نه عراقی است و نه عرب، بلکه یک عالم ایرانی است و تنها کاری که از دست ما ساخته است این است که به او بگوییم آقا از عراق بیرون برو؛ اما این مسأله هم صلاح ما نیست. چون سه چهارم ساکنان عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند و در همه‌جا از هیأت دولت گرفته تا تمام تشکیلات اداری و غیر اداری عراق حضور دارند، و اگر شیعیان به ما اعتراض نمودند که به چه دلیلی عالم شیعی ما را از عراق اخراج کردید ما در جواب چه بگوییم؟ اصولا من یک مرد سیاسی هستم و شما از یک مرد روحانی و عالم شاکی هستید، اگر یک روز من

بخواهم علیه یکی از روحانیون شما و روحانیت قدم بردارم باید شما جلوی مرا بگیرید، نه اینکه مرا علیه یک فرد روحانی تحریک نمایید. علاوه بر اینها من این کتاب را مطالعه نمودم و دیدم که آنچه در آن نقل شده، از قول علما و ائمه سنت و جماعت است، لذا من نمی‌توانم جلوی انتشار این کتاب را بگیرم و با شما همکاری و همراهی نمایم. بنابراین به شما توصیه میکنم که دفاع شما فقط در حدود سکوت باشد. در طول تاریخ اسلام، مسلمانان سنی مذهب، شیعه را مشرک و کافر می‌دانستند و حتی می‌گفتند شما شیعیان به تمثال حضرت علی(ع) سجده می‌کنید؛ ولی اکنون که کتاب «الغدیر» را برای علمای بزرگ جهان اسلام و شخصیت‌های برجسته فرستادم همه‌ی آن‌ها کتاب را با حسن قبول تلقی نمودند و تقریظ هایی بر آن نگاشتند و فرستادند. یکی از آثار و نتایج کتاب «الغدیر» در جهان اسلام و میان مسلمانان، گرویدن گروه‌های مختلف و افراد فراوانی به تشیع است که بر اثر مطالعه‌ی این کتاب صورت گرفته است. برای نمونه، در سفر به مصر به شخصی به نام حسین عبدالرزاق برخوردم که از نمایندگان مجلس شورای مصر بود؛ مردی تیزفهم و تحصیل کرده بود. چند جلسه‌ای با هم بودیم. در جلسه دوم رو به من کرد و گفت: «من یک مطلب سِری از زندگی‌ام را می‌خواهم به شما بگویم»، گفتم بفرمایید. گفت: «مشروط بر اینکه برای هیچ‌کس نقل نکنید»، گفتم من قول می‌دهم و تضمین می‌کنم. نامبرده گفت من تا خواندن جلد ششم کتاب «الغدیر» شیعه نبودم، اما اکنون خود و تمام افراد خانواده‌ام شیعه هستیم».

در تونس و مراکش هم افراد بسیاری سراغ داریم که با مطالعه کتاب «الغدیر»

شیعه شدند و خیلی هم برای تشیع خوب تبلیغ می‌کنند.[۱]

مرحوم علامه امینی نه‌تنها خود با غیرت و حمیت به دفاع از مذهب تشیع مشغول بود، بلکه به کسانی که در این مسیر گام می‌نهادند دلگرمی می‌داد و به آنان کمک می‌نمود. مؤلف کتاب ارزشمند «سیری در صحیحین» می‌گوید:

من اوائل طلبگی‌ام بود. مقداری از سطح را که خوانده بودم، حساس شدم به این دو کتاب اصلی اهل‌سنت (صحیح بخاری و مسلم) که چه می‌گویند؟ این دو کتاب را امانت گرفتم و در یک دفترچه جیبی مقداری از مباحث این دو کتاب را که محل خدشه می‌توانست باشد، یادداشت کردم. یک وقتی به تبریز شرفخانه، منطقه خودمان رفته بودم. اتفاقاً آقای امینی آمده بودند آن‌جا. رفتم دفتر چه را با خودم بردم. من یک جوان ۱۸ یا ۲۰ ساله بودم و آقای امینی علامه مشهور و بزرگ بود. علامه دفتر را که دید گفت: «ادامه این کار بر تو واجب است». گفتم: «آقا، من سوادم نمی‌کشد. همین قدر بلد بودم که نوشتم». گفتند: «بنویس و عمیق‌تر بنویس». گفتم «بلد نیستم». گفتند: «هرچه می‌توانی بنویس خودم تصحیح می‌کنم». آقای نجمی می‌گفتند که گاهی اوقات علامه می‌آمدند ایران، و گاهی من نوشته‌هایم را توسط مسافر بر ایشان می‌فرستادم، یکی یکی تصحیح می‌کردند، و ادعا می‌کنم که تمام سطرها را علامه با حوصله یکی یکی خوانده بود.[۲]

نمونه‌ای از اعتراف به عظمت «الغدیر»

دکتر صَفاء عبد العزیز عُمَر خُلوصی (م ۱۹۹۵ م) استاد دانشگاه آکسفورد،

---

۱. امین شریعه ص ۷ ۹ ۴ ۰ ۳۰.

۲. امین شریعه ص ۱ ۱ ۳۰.

ادیب، مورّخ و زبان‌شناسِ سنّی عراقی افزون بر رساله‌ی دکتری خود با عنوانِ «اثر التّشیع فی الأدب العربی» در نامه نگاری‌های خود با علّامه امینی از غدیر و قطعیّت صدور آن یاد کرده است. متن نامه‌های او در جلد نهم ترجمه «الغدیر» چنین آمده است:

«از استاد «صفاء خلوصی» فارغ التّحصیل دانشگاه لندن، نامه‌هائی در مقام تقدیر از این دروس عالیه و آگاهی‌اش از این حقائق تاریخی به ما رسیده است و ما در مقام تشکّر از او قسمت‌هائی از آن نامه‌ها را در این جا می‌آوریم:

«عزیزم علّامه بزرگ و بحّاثه جلیل استاد امینی.

پس از درود گرم و ارادت و اخلاص به عرض می‌رسد: خورسندم از این‌که این نامه را برایتان می‌نویسم و از حالتان استفسار می‌کنم، امیدوارم که در کمال صحّت و خوشی بوده همواره برای بحث‌های علمی و تفکّرات عالی، به عنوان ذخیره باقی باشید.

من هیچ‌گاه نمی‌توانم اعجاب شدیدم را نسبت به شما کتمان کنم و همواره این مطلب را، نزد بسیاری از برادران در بغداد و مستشرقان در لندن گفته‌ام، زیرا مردی که ۱۵ سال از عمرش را در تألیف کتابی صرف کند، شایسته بزرگ شمردن و اعجاب است.

من تقدیم رساله و تزم را به دانشگاه لندن تا صدور کتاب‌تان و آگاهی‌ام نسبت به آن تأخیر انداختم، زیرا دوست می‌داشتم که در متن رساله‌ام، به «الغدیر» و کوشش ارزشمندتان اشاره کنم. و به زودی نظر مستشرقان را به این ناحیه مهم از ادب عربی جلب خواهم کرد و امیدوارم که صداقت و رابطه فکری ما همواره پایدار باشد. و در پایان خواهشمند است عالی‌ترین تحیات و اعجاب مخلص را قبول فرمائید»

او در نامه دیگرش چنین می‌نویسد:

«جلد اوّل و دوّم کتاب ارزنده شما به من رسید و از مطالعه آن کمال خرسندی حاصل گردید، زیرا در آن مطالب بسیار عالی که نتیجه بحث و تحقیق بهم پیوسته است، یافتم. و دوست می‌داشتم که تقریظی بر این دو جزء بنویسم، امّا بعدا فکر کردم که مقاله مفصّلی پس از صدور دیگر اجزاء و بقیه مجلّدات بنویسم، از این رو، در انتظار بقیه مجلّدات آن در کمال علاقه و اشتیاق می‌باشم و امید است اگر خدا بخواهد مرا همواره در حسن ظنّتان بیابید و از برادر و دوستتان شوق و تحیت و اعجاب تمام را بپذیرید».

و در نامه سوم می‌گوید:

«از صفحاتی که اشاره فرموده بودید مطالعه کنم، جستجو کرده آن‌ها را چنان یافتم که می‌توانم به این وسیله درباره‌ی غدیر خم رأی زیر را به دست آرم: شکّی درباره‌ی غدیر خم نیست، زیرا هیچ‌گاه ممکن نیست که این روایات متواتره و قصائد طولانی بر روی چیزی که اساس و ریشه ندارد، استوار باشد. بنابراین، موضوعِ ثابت این است که: موقعیت رسول خدا(ص) درباره‌ی غدیر خم، از چیزهائی است که ممکن است ایمان به صحت آن و اثباتش با نصوص زیادی که از حدّ و حصر بیرون می‌باشد، ثابت گردد. و من اینک درصدد نوشتن فصل کاملی درباره‌ی «غدیر خم» به زبان انگلیسی هستم، امّا همواره به انتظار وصول دیگر مجلّدات کتاب ارزشمندتان هستم تا آن را به عنوان مرجعی قرار دهم که در وقت ضرورت به آن مراجعه نمایم. خواهشمند است ارادت و اخلاص و نهایت علاقه‌ام را قبول فرمائید.» (جمعی از مترجمان، ترجمه الغدیر، ج۹، ص۱۷.)

علامه امینی حتی با گریه‌هایش مظلومیت امیرالمؤمنین(ع) را فریاد می‌کرد

او به‌راستی در اسلام و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام ذوب شده بود. دلخوش

به تقدیر و تعریف و تمجیدهایی که نثار او میشد نبود. گویی با این همـه کوشـش و خدمت مداوم، مدام بدین می‌اندیشید که «تا چه قبول افتد و که در نظر آید». همه او را بزرگ مردی در عـالم اسـلام و تـاریخ می‌دیدنـد، مجـدد آثـار و خـواطر سـلف صالحینش می‌دانستند؛ اما او، خود گویی غرق در شهودی دیگر است.

او که آن همه الطاف و عنایات را دیده بود، حق داشت که آن همه بُکاء و گریه و راز و نیاز داشته باشد. این بنده مکرر شد در هنگامی که در ایوان مطهر، مشغول خواندن اذن دخول بودم، صدای گریه‌ی آن مرحوم را که در حـرم مطهـر مشـغول دعا خواندن بود می‌شنیدم. صدای ایشان از حرم و رواق مطهر گذشـته بـه بیـرون می‌آمد.

وقتی از سفری به ایران، به نجف بازگشته بود، شبانگاه طلاب به دیدن ایشان آمده بودند و به همین مناسبت در منـزل آن عزیـز مجلـس روضـه ای بـود. شـیخ عبدالوهاب کماشی، در اول منبرش با آن آوای ملکوتی و نوای دلنشـینش شـروع کرد به خوانـدن خطبـه‌ی شقشـقیه. بـه مجـرد خوانـدن خطبـه، صـدای گریـه آن بزرگوار بلند شد. از خوانـدن و نـوای او، و گریـه عجیـب علامـه امینـی و سـایرین، چنان شور و التهـاب عجیبـی دسـت داد... هیچ‌گـاه آن مجلـس و طنـین صـدای گریه‌ی آن بزرگمـرد را - کـه گریـه اش هـم مردانـه و بـا صـلابت بـود - فرامـوش نمی‌کنم. امینی در اوج شیفتگی اش گاه در هنگـام مطالعـه و تفحـص در تـاریخ، چنان امیرالمؤمنین علیه السلام را مظلـوم می‌دیـد کـه بـا صـدای بلنـد از بیرونـی منزل به گریه می‌افتـاد کـه صـدایش بـه انـدرونی منـزل می‌رسید. حالـت بکـاء و التهاب درونیش، در ایام عاشورا و حضورش در مجالس روضه، بـه اوج می‌رسـید، به‌خصوص اگر روضه حضرت زهرا(س) را می‌خواندند که دیگر گفتنی نیست.

در روز عاشـورا، بـا پـای برهنـه بـه مجلـس عـزای حسـینیه در حسـینی بوشهری‌های نجف اشرف آمد و فرش را به کناری زده و روی زمـین نشسـت و بـه مجرد نشستن، نهیب و گریه‌اش بلند شد.

نکته ای را برای ثبت در تاریخ آیندگان می‌نگارم: آقازاده محترم ایشان، استاد جلیل القدر آقای حاج شیخ رضا امینی می‌گفت: والدم که در تهران، مریض و روی تخت خوابیده بود، می‌گفت: «رضا، من این داغ و عقده‌ی دلم را از کربلا نگشوده‌ام، من برای سیدالشهدا(ع) گریه‌ی سیری در عمرم نکردم. با خداوند پیمان بسته‌ام که اگر خوب شدم، پنج سال در کربلا ساکن شوم، شاید گریه‌ی سیری بکنم و این عقده‌ی دلم را به پایان برم». ولی رحلت معهود، به ایشان این مجال را نداد. گویا سیدالشهدا(ع) از محبتی که به او داشت راضی به این همه سوز و گداز و سوختگی و گریه او نشد.

غیـرت و حمیـت او در راه دیـن و در اعـتلاء و عظمـت و قداسـت ائمـه‌ی طاهرین(علیهم‌السلام)، سبب بود تا از راست آمدن و راست رفتن بیهوده خیلی‌ها که ککشان نمی‌گزید، رنج ببرد. حیفش می‌آمد که پشت غلاف کتاب الغدیرش هم، بی حکمت و خدمتی باشد. زمانی پشت جلد یکی از مجلداتش اشعاری چاپ کرده بود که معنای دو بیتش این بود: «اگر شمشیرت کشنده و برا نیست، به چه کارت می‌آید؟، آن را بده تا برایت دستبند و خلخال درست کنند»، بدین وسیله رنج خود را از راحت‌طلبان و تن‌آسایان ابراز می‌داشت.[1]

۱. امین شریعه ص ۱ ۹ ۱ ۴ ۲ ۲ ۹

از شاعران غدیر

در میانِ شاعرانِ جریان غدیر، بی هیچ تردیدی سروده‌های شاعرانِ سده‌های نخستین به ویژه از طبقه صحابه ارزش وافری دارد. امیرالمؤمنین(ع)، عمرو بن العاص (م ٤٣ ق)، حَسّان بن ثابت (م ٥٤ ق) و قَیس بن سَعد بن عُبادَه (م ٦٠ ق) به عنوانِ حاضران جریان غدیر این رویداد را به شعر درآورده‌اند. در این میان قصیده‌ی عَمرو بن العاص که در جواب نامه‌ی معاویه مبنی بر طلبِ فوری خراج مصر سروده، و آن را «جُلجُلیه» نام نهاد بسیار قابل اعتناست. علّامه امینی از دو نسخه‌ی خطّی در کتاب‌خانه‌ی خدیویّه‌ی مصر، این قصیده بلند را که مشتمل بر ٦٤ بیت است، در جلد دوّم الغدیر گرد آورده است.[١] ابیاتِ غدیری این قصیده به قرار ذیل است:

وَ کَمْ قَد سَمِعْنا مِنَ المُصطَفَی — وَصَایا مُخَصَّصَةً فی عَلی
وَ فی یومِ خُمٍّ رَقی منبَراً — یبلّغُ و الرّکبُ لَم یرحَلِ
وَ فی کفِّهِ کفُّهُ مُعلِناً — ینادی بأمرِ العَزیزِ العَلی
أَ لَستُ بِکم مِنکُمُ فی النُّفوسِ — بِأولی فَقَالوا: بَلی فَافعَلِ
فَأَنْحَلَهُ إمرَةَ المؤمنینَ — مِن اللّهِ مُستخلِفَ المُنحِلِ
وَ قال فَمَن کُنتُ مَولیً لَهُ — فَهَذَا لَه الیومَ نِعمَ الوَلی
فَوالِ مُوالیهِ یا ذَا الجَلا — لِ و عادِ مُعادی أَخِی المُرْسَلِ

---

١. الأمینی، الغدیر، ج ، ص ١٧٦: «هذه القصیدة المسماة بالجلجلیة، کتبها عمرو بن العاص إلی معاویة بن أبی سفیان، فی جواب کتاب إلیه یطلب خراج مصر ویعاتبه علی امتناعه عنه، توجد منها نسختان فی مجموعتین فی المکتبة الخدیویّة بمصر، کما فی فهرسها المطبوع سنة ١٣٠٧ (٤/ ٣١٤).»

و لا تَنْقُضُوا العَهدَ من عِترتی　　فَقاطِعُهُمْ بی لم یوصلِ
فَبَـخْـبَخَ شیخُكَ لَـمّا رأى　　عُرى عَقْدِ حَیدَر لَم تُـحـلَلِ
فقالَ ولیكُم فَاحفَظوهُ　　فَمَدْخَلُهُ فیكمُ مَدْخَلی
وَ إنّا وَ ما كان مِن فِعلِنا　　لَفِی النّارِ فی الدَّرَكِ الأسفَلِ[1]

محمّد بن عبد المعطی الإسحاقی المنوفی (م ۱۰۳۲ ق) هفده بیت از این قصیده‌ی بلند را در کتابِ خود به طور گزینشی گرد آورده و در انتهای آن نوشته است:

فَلمّا سَمِعَ معاویهُ هَذهِ الأبیات لَم یَتعرّض لَه بَعدَ ذلک.

این سروده‌ی غدیری که باب نمونه به آن اشاره شد، بی‌پرده و صریح از معنایِ خبرِ غدیر و امامت و امارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) بر جمیع مؤمنان خبر می‌دهد.

---

[1]. پیشین، ص ۱۷۴ و ۱۷۵. ترجمه ابیات این قصیده ... :
[بیت اوّل:] چه بسیار از پیامبر ... ایی مخصوص و مختصّ به علی ... را ... شنیدیم.
[بیت دوّم:] روز غدیر خم پیامبر از منبر بالا رفت و قبل از آنکه کاروان رهسپار شود، چنین ابلاغ کرد:
[بیت سوّم:] ... ه که دست علی در دست او قرار داشت، به دستور خداوندِ عزیز و بلند مرتبه، آنگاه ... ار بانگ برداشت:
[بیت چهارم:] «آیا من از خودِ ... ما بشما اولی و سزاواتر نیستم؟» گفتند: «چرا. هر چه می‌خواهی ... ه»
[بیت پنجم:] پس ... ارت مؤمنین را از ... انب خدا به آن حضرت بخشید در ... الی که او را ... انشین خود قرار ... می‌داد.
[بیت ششم:] فرمود: «هر کس که من مولای او هستم، از امروز، حضرت علی مولایی نیکو برای او است»
[بیت هفتم:] «ای خداوند ذوالجلال، دوستِ دوستدارانِ او باش و با ... انِ برادرِ رسولت ... منی ...»
[بیت هشتم:] «پیمانی را که نسبت به عترت من بسته‌اید، نقض نکنید، زیرا هر که از عترت من جدا شود، با من پیوندی ندارد»
[بیت نهم:] پس [ای معاویه!] شیخ و استاد تو (یعنی عمر بن خطاب) وقتی که دید گره محکم پیمان حیدر قابل گسستن نیست، بخ بخ گویان ... به او تبریک ... گفت.
[بیت دهم:] رسول خدا گفت: «علی ولیّ شما است، پس [این عهد] را پاس دارید ... ه او در میان شما ... ه من است.»
[2]. الإتحاف ... ائف أخبار الأول، ص ... ه ... ۱۰.

روایت صعصعه در برتری امیرمؤمنان(ع) بر انبیا

در روز بیستم ماه رمضان سال چهلم هجری، چون آثار شهادت در چهره‌ی مبارک امیرالمؤمنین(ع) آشکار شد، امام(ع) فرمود: به شیعیانی که پشت درب هستند اجازه دهید بیایند مرا ببینند و به هنگامی که آنان وارد شده و در محضر ایشان نشستند، آن حضرت به آنان فرمودند: تا فرصت هست اگر سؤالی دارید به اختصار بپرسید. صعصعة ابن صوحان پرسید: آقا جان! شما بالاترید یا آدم؟ حضرت امیر(ع) فرمودند: خوب نیست انسان از خودش تعریف کند، ولی از آن جهت که خداوند فرموده «نعمت‌های خدادادی به خود را نقل کنید» ، باید بگویم ۱
من از آدم ابوالبشر برترم. صعصعه پرسید: به چه جهت؟ حضرت فرمودند: خداوند به آدم فرمود: تو و همسرت از نعمت‌های بهشت استفاده کنید و خداوند تنها او را از خوردن گندم منع کرد در حالی که او از گندم خُورد[2]؛ اما من در حالی که منع از گندم نشده بودم در این دنیا تنها به نان جوین بسنده کردم و هرگز نان گندم نخوردم.

صعصعه پرسید: آیا شما برترید یا نوح؟ حضرت فرمودند: من از نوح برترم. پرسید به چه جهت؟ فرمود: نوح نبی قومش را به سوی خدا دعوت کرد و آن‌ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار اذیت و آزار بسیار رسانیدند. پس نوح نبی از خداوند خواست که احدی از کافران را بر روی زمین نگذارد و من هیچگاه بر ظالمان و غاصبان بر حق خودم نفرین نکردم و فرزند نوح کافر بود و دو فرزند من سید جوانان اهل بهشتند.

---

۱ . سو ه ضح ، آیه ۱ .۱

۲ . سو ه بقو ه، آیه ۵ .۳

صعصعه پرسید: آیا شما بالاترید یا ابراهیم؟ فرمودند: من از ابراهیم برترم، زیرا قرآن می‌فرماید: « ابراهیم به خداوند عرض کرد: خدایا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: آری و لکن برای آرامش قلبم» اما من می‌گویم: اگر تمام پرده‌ها به کناری برود، به یقین من افزوده نخواهد شد.

پرسید: آیا شما بالاترید یا موسای کلیم؟ فرمودند: من از موسی برترم، زیرا هنگامی که خداوند به موسی امر کرد که به سوی فرعون برو، موسی عرض کرد: «خداوندا من از آن‌ها یک نفر را کشته‌ام، می‌ترسم مرا به قتل برسانند، برادرم هارون را که زبان فصیح تر و گویاتری از من دارد با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد» ، اما هنگامی که رسول[۲] خاتم(ص) به من ماموریت داد تا به مکه روم و آیات نخستین سوره برائت را بر بام مکه بر کفار قریش قرائت نمایم، با آنکه در آنجا کمتر کسی بود که یکی از خویشاوندانش در جنگ‌ها به دست من کشته نشده باشد، هرگز نهراسیدم و امر پیامبر خدا(ص) را اطاعت نمودم و به تنهایی ماموریت خود را به انجام رسانیدم و آیات سوره برائت را قرائت نموده و بازگشتم.

سپس پرسید: مولای من! شما برترید یا عیسی؟ حضرت فرمود: من. پرسید به چه جهت؟

حضرت فرمود: چون هنگام وضع حمل عیسی ابن مریم رسید به مریم وحی شد که از بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه زایشگاه. به

---

۱ . سو ه بقو ه، آیه ۰ ۲۶
۲ . سو ه قص ، آیه ۳۲ - ۴ ۳

همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و در بیابان خشکیده‌ای زایمان کرد، اما هنگامی که مادر من فاطمه بنت اسد(س) را درد زایمان فرا گرفت به مستجار کعبه متوسل شد و عرض کرد: خدایا! به حق این خانه و به حق کسی که این خانه را بنا کرده، امر زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادرم فاطمه(س) با ندای غیبی به داخل خانه دعوت شد، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بدین جهت من از عیسی برترم.

صعصعه پرسید: یا امیرالمؤمنین! شما بالاترید یا [حضرت] محمد(ص)؟ امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «انا عبد من عبید محمد(ص)؛ من بنده‌ای از بندگان حضرت محمد(ص) هستم».[۱]

آخرین کلام امیرمؤمنان حضرت علی(ع)

اصبغ ابن نباته می‌گوید: در روز بیستم ماه رمضان، من پشت درب خانه‌ی امیرالمؤمنین(ع) بودم، امام مجتبی(ع) به من اذن ورود دادند. وقتی به محضر آن حضرت رسیدم دیدم امیرمؤمنان(ع) دستمال زردی به سر بسته‌اند به‌گونه‌ای که زردی چهره مبارک، به زردی دستمال غلبه داشت و از شدت درد و اثر زهر، پاهای خود را یکی پس از دیگری بلند می‌کرد و به زمین می‌نهاد. آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای اصبغ! آیا پیام مرا از [حضرت امام] حسن(ع) نشنیدی؟ گفتم: چرا یا امیرالمؤمنین! ولی شما را در حالی دیدم که دوست داشتم به شما بنگرم و حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بنشین که دیگر گمان نمی‌کنم از این روز به بعد از من حدیثی بشنوی. بدان ای اصبغ که من به عیادت رسول خدا(ص)

---

۱ . ۱

رفتم، همان‌گونه که تو اکنون به دیدار من آمده ای، به من فرمود: ای ابا الحسن! به مسجد بشتاب، مردم را جمع کن و بالای منبر برو و یک پله پایین‌تر از جای من بایست و به مردم بگو:

«آگاه باشید! هر که پدر و مادرش را ناخشنود کند لعنت خدا بر او باد؛ آگاه باشید! هر که از صاحب خود بگریزد لعنت خدا بر او باد؛ هرکه مزد اجیر خود را ندهد لعنت خدا بر او باد».

من به فرمان حبیبم رسول خدا(ص) عمل کردم، مردی از آخر مسجد برخاست و گفت: ای ابا الحسن! سه جمله گفتی که معنای آن را نفهمیدم. نزد رسول خدا(ص) رفتم و سخن آن مرد را بازگو کردم.

اصبغ می‌گوید: در اینجا امیرالمؤمنین(ع) دست مرا گرفت و فرمود: ای اصبغ! دست خود را بگشا. دستم را گشودم. حضرت، یکی از انگشتان دستم را گرفت و فرمود: ای اصبغ! رسول خدا(ص) نیز همین‌گونه یکی از انگشتان دست مرا گرفت، سپس فرمود: هان ای ابا الحسن! من و تو پدران این امتیم؛ هرکه ما را نا خشنود کند، لعنت خدا بر او باد. هان که من و تو مولای این امتیم، لعنت خدا بر آن کسی باد که از ما بگریزد. هان که من و تو اجیر این امتیم، هرکه از اجرت ما بکاهد و مزد ما را ندهد لعنت خدا بر او باد. آن‌گاه خود آمین گفت و من هم آمین گفتم.

اصبغ گوید: آنگاه امام بیهوش شد، باز به هوش آمد و فرمود: ای اصبغ آیا هنوز نشسته ای؟ گفتم آری، مولای من فرمود: آیا حدیث دیگری بر تو بیفزایم؟ گفتم: آری.

فرمود: ای اصبغ! روزی رسول خدا(ص) مرا در یکی از کوچه‌های مدینه

اندوهناک دید و آثار اندوه در چهره‌ام نمایان بود. فرمود: ای ابا الحسن! تو را اندوهناک می‌بینم؟ آیا تو را حدیثی نگویم که پس از آن هرگز اندوهناک نشوی؟ گفتم: بله یا رسول‌الله.

فرمود: چون روز قیامت شود خداوند منبری برتر از منابر پیامبران و شهیدان بر پا نموده، سپس مرا امر کند که بر آن بالا روم آنگاه تو را امر کند که از آن منبر بالا روی و یک پله پائین‌تر از من بنشینی؛ سپس دو فرشته را امر کند که یک پله پائین تر از تو بنشینند و چون بر منبر جای گیریم، احدی از گذشتگان و آیندگان نماند جز آنکه حاضر شود.

آنگاه فرشته‌ای که یک پله پائین‌تر از تو نشسته ندا کند: ای گروه مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را به او معرفی می‌کنم: من رضوان دربان بهشتم بدانید خداوند به منت و کرم و فضل و جلال خود به من امر فرموده که کلیدهای بهشت را به [حضرت] محمد(ص) بسپارم و [حضرت] محمد(ص) مرا فرموده که آن‌ها را به علی ابن ابی‌طالب(ع) بسپارم، پس گواه باشید که آن‌ها را به ایشان سپردم.

سپس فرشته دیگر که یک پله پائین‌تر از فرشته اولی نشسته برمی‌خیزد و به گونه‌ای که اهل محشر بشنوند ندا کند: ای گروه مردم! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد خود را معرفی می‌کنم، من مالك دربان دوزخم، بدانید که خداوند به منت و فضل و کرم و جلال خود مرا امر فرموده که کلیدهای دوزخ را به [حضرت] محمد(ص) بسپارم و [حضرت] محمد(ص) مرا امر فرموده که آن‌ها را به علی ابن ابی طالب علی(ع) بسپارم، پس گواه باشید که آن‌ها را بدو سپردم. پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌گیرم.

آن‌گاه رسول خدا(ص) فرمود: ای علی! تو به دامن من می‌آویزی و خاندانت به دامان تو و شیعیان به دامان خاندان تو می‌آویزند. من از شادی دست به دست پیامبر(ص) زدم و گفتم: ای رسول خدا! همگی به بهشت می‌رویم؟ فرمود: آری؛ به پروردگار کعبه سوگند.

اصبغ گوید: من جز این دو حدیث از مولایم نشنیدم که حضرتش چشم از جهان پوشید، درود خدا بر او باد.[۱]

خوشرویی توأم با هیبت

ابن ابی الحدید می‌نویسد: خوشرویی و گشاده‌رویی امیرالمؤمنین(ع) ضرب‌المثل و زبانزد بود تا آنجا که دشمنانش این ویژگی ایشان را عیب می‌شمردند و عمروعاص به اهل شام می‌گفت: عیب [حضرت] علی(ع) آن است که سخت بذله‌گوست. حضرت در پاسخ او فرمودند: «شگفتا از پسر نابغه [نام مادر عمروعاص که از پرچمداران زمان جاهلیت و زنان بدکاره‌ی مکه بود] به اهل شام گفته است من شوخ‌طبع‌ام... این‌که عیب نیست، بلکه ریشه در خوش‌خلقی انسان دارد.»

البته عمر بن خطاب هم به هنگام مرگ و تعیین جانشین برای خود (از طریق شورا) رو به مولای متقیان حضرت علی(ع) کرد و گفت: وه که تو چقدر لایق این جایگاه خلافت هستی اگر این شوخ‌طبعی در تو نبود.[۲]

معاویه به قیس بن سعد گفت: خدا، ابالحسن را رحمت کند که بسیار بانشاط، سرحال و شوخ‌طبع بود. قیس گفت: آری، رسول خدا(ص) نیز با اصحاب خود

۱. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع)، ج مانیه مدیار، تو مه استادی‌واص ۲ ۴ ۳ ۲
۲. شرح نهج‌البلاغه ج ۱، ص ۵ ۲.

شوخی و تبسم می‌کرد، ولی گویا منظور تو آن بود که خواستی با این توصیف مقام مولایم امیرمؤمنان(ع) را تنزّل دهی و از او عیب‌جویی کنی! به خدا سوگند، با این که حضرت امیرمؤمنان(ع) خوشرو و شوخ‌طبع بود، ولی مهیب‌تر از شیر ژیان می‌نمود و البته این هیبت نیز ناشی از تقوای او بود. نه هیبتی که اوباش شام در تو می‌بینند.[۱]

عدی بن حاتم نیز خطاب به معاویه گفت: او (امیرمؤمنان(ع)) تا با ما بود، چون یکی از ما بود. سؤالات‌مان را پاسخ می‌گفت و ما را به خویشتن نزدیک می‌ساخت. با این‌حال به سبب وقار و هیبت و مهابتش نمی‌توانستیم با او سخن بگوییم و به واسطه‌ی عظمتش دیده به او نمی‌دوختیم. معاویه به عدی بن حاتم گفت: دوری او را چگونه تحمل می‌کنی؟ گفت: مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر ببرند که هرگز اشکش خشک نمی‌شود. معاویه گفت: چقدر به یاد او هستی؟ عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد او را فراموش کنم؟[۲]

ابن عباس نیز می‌گوید: چون در حضور امیرمؤمنین علی(ع) بودیم، تا زمانی که آن حضرت ساکت بود، ما هیچ‌یک از هیبت او لب به سخن نمی‌گشودیم.[۳]

کتاب‌های تفسیری، حدیثی، تاریخی، کلامی اهل‌سنت آکنده از اعتراف بزرگان این فرقه در میان فضایل آن حضرت می‌باشد. حتی آنان که پس از پیامبر(ص) دست به کودتا زدند و خلیفه راستین پیامبر(ص) و جانشین بر حق خاتم انبیا(ص) را خانه‌نشین نموده، خود غاصبانه و نامشروع بر مسند خلافت

---

۱ بحار الانوار ج ۳۵ ، ص ۲.
۲ . سفینة البحار ج ط ۰ ۷ ۱.
۳ بحار الانوار ج ۱ ٤، ص ۲ ۷.

تکیه زدند، گاه آن‌چنان اعترافات محیرالعقولی راجع به امیرمؤمنان(ع) کرده‌اند که برای هیچ خواننده و شنونده‌ای تردیدی باقی نمی‌گذارد که افضلیت و تقدم آن جناب بر تمام اصحاب، امری روشن‌تر از آفتاب بوده است.

خاطراتی از مؤلف «الغدیر»

مؤلف کتاب شریف «الغدیر» گفته است: وقتی «الغدیر» را می‌نوشتم، خیلی مایل بودم کتاب «الصراط المستقیم» را هم ببینم. «الصراط المستقیم» تألیف شیخ زین الدین ابو محمد علی بن یونس عاملی بیاضی است که آن‌وقت به چاپ نرسیده بود و بعدها توسط کتابخانه مرتضوی در تهران چاپ شد. می‌گفتند: «شنیده بودم نسخه‌ی خطی‌اش در نجف نزد شخص معهودی است، خیلی مایل بودم ایشان را دیده و تقاضا کنم کتاب را به امانت بدهند که مطالعه نموده و سپس مسترد دارم. یک شب اوائل مغرب که می‌خواستم به حرم مشرف شوم، دیدم آن شخص معهود، با یکی دو نفر اهل علم دیگر، در ایوان مطهر امیرالمؤمنین(ع) نشسته و مشغول صحبتند. خدمت ایشان رفتم و بعد از احوال‌پرسی تقاضای خود را اظهار کردم؛ عذرهایی آورد. من گفتم: اگر می‌خواهی به من امانت بده و اگر نمی‌شود به بیرونی منزل‌تان آمده همانجا مطالعه می‌کنم و اگر این را هم قبول ندارید در دالان منزلتان نشسته مطالعه می‌نمایم. گفتند: خیر نمی‌شود. آخرالأمر آن شخص گفت: شما هیچ‌گاه این کتاب را نخواهید دید.

آقای امینی گفته است: مثل آنکه آسمان را بر سر من زدند. نه از آن جهت که او قبول نکرده، بلکه به‌خاطر مظلومیت آقا امیرالمؤمنین(ع). به حرم مشرف شدم و خطاب به آن حضرت عرض کردم:

چه‌قدر شما مظلومید! یکی از ارادتمندان و شیعیان شما کتابی را در فضائل و حقانیت شما نوشته، یکی از ارادتمندان و خدمتگزاران شما هم می‌خواهد بخواند و به دیگران برساند. این کتاب پیش یکی از شیعیان و ارادتمندان شماست، در محیط شیعیان شماست، در کنار قبر مطهر شماست، اما باز هم او از این کار ابا دارد. به راستی که مظلوم تاریخ و قرن‌هایی.

حالِ گریه‌ی عجیبی داشتم، به طوری که تمام بدنم تکان می‌خورد. ناگهان در قلبم افتاد که فردا صبح به کربلا برو. به مجرد خطور این خطاب در قلبم، دیدم حال گریه از میان رفته و یک شادابی و نشاطی مرا فرا گرفته است. هر چه به خودم فشار آوردم که به آن درد دل ادامه دهم دیدم که قادر به آن نیستم و به‌کلی آن حال از میان رفته و تنها یک مطلب در دل من جایگزین شده است که «به کربلا برو». از حرم مطهر بیرون آمده به منزل آمدم. صبح به اهل منزل گفتم: قدری صبحانه به من بدهید می‌خواهم به کربلا بروم. گفتند: چرا وسط هفته می‌روید و شب جمعه نمی‌روید؟ گفتم: کاری دارم. به کربلا رفتم و یکسره به حرم مطهر حسینی مشرف شدم. در حرم مطهر، به یکی از آقایان محترم اهل علم برخوردم. خیلی محبت و احوال‌پرسی کردند. گفتند: آقای امینی چه عجب! وسط هفته به کربلا آمدید؟ (زیرا رسم علما آن بود که پنجشنبه‌ها با مشرف شوند تا زیارت شب جمعه را درک کنند). گفتم کاری داشتم. گفت: آقای امینی، ممکن است از شما خواهشی بکنم؟ گفتم: بفرمایید. گفت: مقداری کتاب‌های نفیس از مرحوم والد بر جای مانده که بدون استفاده بوده و تقریبا محبوس است. بیایید ببینید اگر چیزی به درد شما می‌خورد امانت ببرید و بعد برگردانید. گفتم: کی بیایم؟ گفت: من امروز کتابها را بیرون آورده مهیا می‌کنم؛ جناب عالی فردا صبح

برای صرف صبحانه به منزل ما تشریف بیاورید. هم صحابه میل کنید و هم کتاب‌ها را ملاحظه نمایید. قبول کردم و رفتم. حدود بیست و چند جلد کتاب به روی هم گذارده بود. من تا نشستم، دست دراز کردم و اولین کتاب را که برداشتم دیدم نسخه‌ای بسیار پاکیزه و نفیس از کتاب «الصراط المستقیم» است. حال گریه‌ی شدیدی به من دست داد. صاحبخانه علت را جویا شد. من جریان قضیه‌ی کتاب را در نجف نقل نمودم. ایشان هم از لطف الهی به گریه افتادند. کتاب مذکور و چند جلد کتاب نفیس دیگر را به من امانت دادند و مدت سه سال نزد من بود تا بعد از رفع حاجت، به شخص مذکور برگرداندم.

علامه امینی گفته است: مدتها فکر می‌کردم خدای متعال چگونه شمر را عذاب میکند و جزای آن تشنه لبی و جگر سوختگی حضرت سید الشهدا(ع) را چگونه میدهد؟ شبی در عالم رؤیا دیدم آقا امیرالمؤمنین(ع) در مکانی بسیار خوش آب و هوا روی صندلی نشسته و من هم خدمت آن جناب ایستاده‌ام. دو کوزه نزد ایشان بود. فرمودند: این کوزه‌ها را بردار و برو از آن‌جا آب بیاور. اشاره به محلی فرمودند که بسیار باصفا و باطراوت بود. استخری پر آب و درختانی بسیار باطراوت در اطراف آن بود که صفا و تلألؤ آب و طراوت و شادابی درختان قابل بیان و وصف نیست. کوزه‌ها را برداشته و رو به آن محل نهادم. آن‌ها را پر از آب نموده، حرکت کردم تا به خدمت آقا امیرالمؤمنین(ع) بازگردم. ناگهان دیدم هوا رو به گرمی نهاد و هر آن، گرمی هوا و سوزندگی صحرا بیشتر می‌شود. دیدم از دور کسی به سمت من می‌آید و هر چه او به من نزدیک تر می‌شود، هوا گرم‌تر می‌گردد. گویی همه‌ی این حرارت از آتش اوست. در خواب به من الهام شد که او شمر، قاتل حضرت سیدالشهدا(ع) است. وقتی به من رسید، دیدم به قدری هوا

گرم و سوزان شده است که قابل تحمل نیست. آن ملعون هم از شدت تشنگی به هلاکت نزدیک شده بود. رو به من نمود که از من آب بگیرد. من مانع شدم و گفتم اگر هلاک شوم هم نمی‌گذارم از این آب قطره‌ای بنوشد. حمله‌ی شدیدی به من کرد و من ممانعت می‌نمودم، دیدم الان کوزه‌ها را از دست من می‌گیرد. آن‌ها را به هم کوبیدم، کوزه‌ها شکسته و آب آن‌ها به زمین ریخت. چنان آب کوزه‌ها تبخیر شد که گویی قطره‌ای آب در آن‌ها نبوده است. او که از من ناامید شد رو به استخر نهاد. من بی اندازه غمگین و مضطرب شدم که مبادا آن ملعون از آب استخر نوشیده سیراب گردد. به محض رسیدن او به استخر، چنان آب استخر ناپدید شد که گویی سالهاست یک قطره آب در آن نبوده است. درختان هم کاملاً خشک شدند. از استخر مأیوس شد و از همان راهی که آمده بود بازگشت. هرچه دورتر می‌شد هوا رو به خوبی و خوشی می‌رفت و درختان و آب استخر به طراوت و شادابی اول بازمی‌گشتند. به حضور حضرت امیر(ع) شرفیاب شدم. فرمودند: خدای متعال این چنین آن ملعون را جزا و عقاب می‌دهد. اگر یک قطره از آب آن استخر را هم می‌نوشید، از هر زهری تلخ‌تر و از هر عذابی
١ برای او دردناک‌تر بود. بعد از این فرمایش از خواب بیدار شدم.

داستان شهر مزار شریف

شهر مزار شریف در ولایت بلخ افغانستان قرار دارد و دارای بارگاهی باعظمت و باشکوه بوده و مورد توجه شیعیان افغانستان است. گرفتاران بسیاری از این بارگاه حاجت گرفته‌اند. مشهور است کبوتران با هر رنگی به این بارگاه بیایند به

---

١ . امین شریعه ص ٣ ٩ ۴ ٥ ٢ ٩.

رنگ سفید درمی‌آیند. روی سنگ قبر نوشته شده است:

هذا مزار شریف علی بن ابیطالب.

اینجا مزار شریف علی ابن ابیطالب است.

باوری غلط وجود دارد که پیکر مطهر امام علی(ع) اینجاست؛ این در حالی است که بی هیچ شک و شبهه ای مرقد مطهر آن حضرت در نجف اشرف است. قضیه واقعی مزار شریف که متأسفانه به گوش کمتر شیعه‌ای در ایران رسیده به این شرح است:

سالیان پیش حاکم بلخ که سنی مذهب بود دچار دردی شدید در ناحیه‌ی پا گردید، مداواهای فراوان نمود؛ اما پایش بهبود نیافت. شبی حضرت علی(ع) را در خواب دید. حضرت به او امر کردند که از روغن «دو لا» برای خوب شدن پایش استفاده کند. او تمام علما، وزرا و اطبای شهر را جمع کرد و به آنان گفت: برای من روغن «دو لا» بیاورید. آنان در جواب گفتند: ما در تمام عمر خود نام این روغن را نشنیده‌ایم و بعید است چنین روغنی وجود داشته باشد.

حاکم پاسخ داد چون حضرت علی(ع) امر کرده‌اند پس این روغن باید در جایی از جهان وجود داشته باشد. دستور داد که اعلام نماید هرکس روغن «دو لا» را بیاورد پاداش بزرگی دریافت خواهد کرد. خبر، شهر به شهر و روستا به روستا پیچید؛ اما هیچ‌کس نتوانست روغن «دو لا» را یافته و نزد حاکم بیاورد. در ولایت بلخ عالمی شیعه‌مذهب که غریب و گمنام بود به نزد حاکم آمد و گفت: من پاسخ سؤال شما را می‌دانم. شما باید روغن زیتون استفاده کنید. او چنین کرد و به سرعت درد کهنه پایش بهبود یافت.

حاکم از آن عالم پرسید: از کجا فهمیدی منظور حضرت علی(ع) از روغن

«دو لا» روغن زیتون است؟ آن عالم شیعه گفت: از آن‌جایی که خدای متعال در آیه ۳۵ سوره‌ی نور فرموده است:

﴿شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾

درخت مبارک زیتون که نه شرقی است و نه غربی.

چون ۲ تا لا دارد (لا شرقية و لا غربية) پس منظور مولا، روغن زیتون بوده است.

حاکم از این جواب شگفت زده شد و گفت لیاقت تو بالاتر از پاداش نقدی است تو از امروز ندیم خاص ما هستی. عالم غریب شیعه حالا به ندیم خاص و همه‌کاره‌ی دربار حاکم شهر تبدیل شده است. مدتی گذشت. علمای شهر و وزیران دربار که همگی از اهل‌سنت بودند به این مقام و جایگاه یک مرد شیعه حسادت کردند.

به حاکم گفتند ما فهمیده‌ایم که این مرد شیعه هرروز زیارت عاشورا می‌خواند و به خلفا لعن می‌فرستد. حاکم نیز در حضور علما و وزرا از عالم شیعه پرسید: آیا این موضوع صحت دارد؟ او نیز با شهامت پاسخ داد: من نه تنها آنان را لعن می‌کنم، بلکه به آن‌ها توهین نیز می‌نمایم. جماعت از این پاسخ شگفت‌زده شدند و گفتند: حکم این مرد اعدام است. حاکم که مردی دوراندیش بود، گفت: ایشان مردی فاضل و حکیم است، حتماً دلیلی دارد که به راحتی پشت پا به این مقام و ثروت زده و خریدار مرگ خود شده است. از این رو از عالم شیعه پرسید: چرا به شخصیت‌های مورد احترام ما اهل سنت است لعن می‌کنی؟ عالم شیعه پاسخی داد که آن مجلس تبدیل به مجلس روضه حضرت زهرا(س) شد و ناله‌ی همه‌ی حاضران برخاست.

او گفت: حاتم طایی کافر بود؛ ولـی در نهایـت سـخاوت و بخشـندگی. قبـل از مرگ خویش مردم را جمع کرد و گفت: ای کسانی که گرسنه بودید و حـاتم طـایی لقمه نانی در دهان شما گذاشت! ای کسانی که برهنه بودید و حاتم طایی لباسـی به شما پوشانید! ای کسانی که لقمه نانی سر سفره‌ی حـاتم طـایی خوردیـد! الان وقت مرگ من شده و من از شما توقع هیچ پاداشی را ندارم. فقط دختری از من به یادگار مانده، جان شما و جان این دختر. اگر می‌خواهیـد محبت‌هـای مـرا جبـران کنید به این دختر محبت کنید... خلاصه، حاتم طایی مردم را به خوش رفتاری بـا دخترش سفارش‌ها نمود.

روزی این دختر به نزد پیامبر اسلام(ص) آمد. پیامبر(ص) به احترام پدرش که سفارش کرده بود و مرد باسخاوت و بخشنده‌ای بود آن دختر را اطعام و اکرام کرد و هدایایی نیز به او بخشید.

پیـامبر خـاتم(ص) نیـز کـه بـرای دیـن اسـلام زحمـات زیـادی کشـید و خـون دل‌های فراوان خورد در آخرین روزهای عمر شریف خویش فرمـود: مـن از شـما توقع هیچ پاداش و قدردانی ندارم. اگر میخواهید به مـن محبـت کنیـد بـه دختـرم فاطمه(س) محبت کنید. جان شما و جان فاطمه(س). مبادا از گل نازک تر به او بگویید. هرکس فاطمه(س) را بیازارد مرا آزرده خاطر کرده است.

رسـول اللـه چـون عـزم سـفر کـرد ز فتنـــه امـــتش را بـــاخبر کـــرد
نصـــیحت کـــرد مـــردم را دگربـــار ز مکـــر و کیـــد شـــیطان داد هشـــدار
کـــه ای امـــت! ســـراپاگوش باشـــید کمـین بگرفتـه شـیطان هـوش باشـید
مســـــلمانان؛ امانتـــــدار باشـــــید پـــس از مـــن عتـــرتم را یـــار باشـــید
مبـــــادا مرتضـــــا را واگذاریـــــد بـــه جـــای او کـــس دیگـــر گماریـــد

مبـــادا فاطمـــه تنهـــا بمانـــد غریـب و بـی معـین زهـرا بمانـد
میازاریـــد زهـــرا دختـــر مـــن بُـوَد او پـــاره‌ای از پیکـــر مـــن
مبـــادا فاطمـــه دلگیـــر گـــردد ز دنیـــا در جـوانی سـیر گـــردد
وصـــایای پیمبـــر شـــد فرامـــوش چـراغ عمـر او چـون گشـت خـاموش
بـــه ناگـــه کودتـــا شـــد در ســـقیفه بـه دسـت شـوم اصـحاب صـحیفه
علـــی رغـــم وصـــایای پیمبـــر غریـــب و منـــزوی گردیـــد حیـــدر
نهـــال دیـــن حـــق افســـرده گردیـــد دوبـــاره جاهلیـــت زنـــده گردیـــد
نفاق و شرک و طغیـان دسـت در دسـت حـــریم وحـــی را یکبـــاره بشکســـت
بـــه بیـــت مرتضـــا آتـــش گشـــودند درون خانـــه «آل اللـــه» بودنـــد
چـــراغ خانـــه‌ی آل پیمبـــر ز کینـــه پشـــت در گردیـــد پرپـــر
ندانســـتند امـــت قـــدر زهـــرا بپرسـید ایـن مقـال از صـدر زهـرا
شکســـتند از ســـتم بـــازوی زهـــرا نـــه تنهـــا بـــازویش پهلـــوی زهـــرا
دریغـــا محســـن زهـــرا و حیـــدر بـــه دنیـــا نامـــده گردیـــد پرپـــر
بـــه نـــاحق، حـــق زهـــرا را گرفتنـــد فـــدک را از ذوی القربـــی گرفتنـــد
علـــی مرتضـــا عزلت‌نشـــین شـــد ز سـیلی فاطمـه نقـش زمـین شـد
ز فـرط غصـه نـالان گشـت زهـرا مقـیم بیـت الاحـزان گشـت زهـرا
از آن پس نالـه زهـرا روز و شـب داشـت دگـر «عجـل وفـاتی» زیـر لـب داشـت
مدینـــه گریـــه‌اش را یـــاد دارد ز خصـــم فاطمـــه فریـــاد دارد

چنـد روز از رحلـت پیـامبر(ص) نگذشـته بـود که گروهـی بـرخلاف وصـایای پیـامبر(ص) نـه تنهـا هیچ‌گونـه خوش‌رفتـاری و محبتـی نسـبت بـه دختـر رسـول خدا(ص) ننمودند، بلکه ناجوانمردانه خانـه‌اش را آتـش زدنـد؛ بـه صـورتش سـیلی

زدند؛ پهلویش را شکستند؛ فرزند به‌دنیا نیامده‌اش را به شهادت رساندند، هدیه که ندادند هیچ، باغ فدک را نیز از تنها یادگار پیامبر(ص) به ناحق بازستاندند. حالا شما قضاوت کنید. ما الان باید به بانیان و عاملان این جنایت بزرگ درود و رحمت بفرستیم یا به آنان لعن و توهین کنیم؟

صدای گریه و ناله از گوشه و کنار به گوش می‌رسید. جلسه‌ی محاکمه این عالم شیعه تبدیل به مجلس روضه‌ی حضرت زهرا(س) شده بود. مقام و منزلت این عالم شیعه در نزد حاکم و عموم مردم بیشتر شد. چندسالی گذشت. عالم شیعه دعوت الهی را لبیک گفت و دار فانی را وداع کرد. حاکم عزای عمومی اعلام کرد و تشییع جنازه‌ی باشکوهی به‌عمل آورده و او را با احترام به خاک سپردند. خواستند روی سنگ قبرش نام او را بنویسند، دیدند او را فقط عالم شیعه خطاب می‌کردند. به سراغ صندوقچه‌ی شخصی‌اش رفتند. مدارکی را دیدند که نشان می‌داد نام واقعی او علی است و نام پدرش ابیطالب. از این‌رو بر سنگ قبرش نوشتند: هذا مزار شریف علی ابن ابیطالب.

مناظره با ابوحنیفه

دو نفر از شیعیان در گذرگاهی از بغداد به مجلس بزرگی رسیدند. پرسیدند: این مجلس متعلّق به کیست؟ گفتند: مجلس درس امام اعظم، ابوحنیفه است.

راوی حکایت می‌گوید: رفیق من که اسمش فضل بن حسن بود و مردی متعصّب در مذهب شیعه، و در عین حال آدمی بحّاث و با اطلاع از مبانی مذهب بود، گفت: من می‌روم و با این مرد مباحثه می‌کنم و تا او را ملزم و مجاب و سرافکنده نکنم از این مکان نمی‌روم. گفتم: این عالم بزرگی است و از عهدهٔ بحث

با او بر نمی‌آیی. گفت: من معتقد به مذهب حقم و حق مغلوب نمی‌شود.

وارد مجلس شدیم و نشستیم و در یک فرصت مناسب، فضل از جا برخاست و گفت: ایها العالم، من برادری دارم که رافضی است (یعنی شیعه است) و من هرچه می‌خواهم به او بفهمانم که ابوبکر بعد از پیامبر اکرم(ص)، افضل امّت و خلیفهٔ به حق بوده قبول نمی‌کند و می‌گوید: علی‌بن ابی‌طالب(ع)، افضل و خلیفهٔ به حق است.

شما یک دلیل قاطع و محکمی به من یاد بدهید که به او بفهمانم و او را به راه راست بیاورم.

ابوحنیفه گفت: به برادرت بگو بهترین و روشن ترین دلیل این است که پیامبر اکرم (ص)، همواره در میدان‌های جنگ، آن دو بزرگوار (ابوبکر و عمر) را کنارخود می‌نشاند و علی(ع) را مقابل نیزه و شمشیر دشمن می‌فرستاد ! و این نشان می‌دهد که آن دو نفر، محبوب پیامبر(ص) بوده‌اند و چون آن حضرت می‌خواسته که آن‌ها بعد از خودش جانشین باشند آن‌ها را حفظ می‌کرد! و چون علی(ع) را دوست نمی‌داشت، طردش می‌کرد؛ و به میدان می‌فرستاد تا کشته شود و این بهترین دلیل بر افضلیت ابوبکر و عمر است! فضل گفت: بله من این را به برادرم می‌گویم؛ ولی او از قرآن به من جواب می‌دهد که خداوند فرموده است:

﴿فَضَّلَ اللُّه الْمُجاهِدینَ عَلَي الْقاعِدینَ أَجْراً عَظیماً﴾[1]

«خداوند، مجاهدین را بر قاعدین و نشستگان برتری داده و اجری بزرگ برای آنان آماده است»

---

۱ سنـ ط ، آیه ۵ ۹

و به حکم این آیه، علی(ع) چون مجاهد بوده افضل از ابـوبکر وعمراسـت کـه قاعد بوده‌اند. ابوحنیفه گفت: به او بگو از این بهتـر می‌خـواهی کـه ابـوبکر و عمـر قبرشان کنار قبر پیامبر(ص) و چسبیده به قبر آن حضرت است؛ در حالی که قبـر علی(ع) از قبر پیامبر(ص) دور افتاده و در عراق است! فضل گفت: بله این را هم به برادرم می‌گویم؛ امّا او می‌گوید: آن‌ها غاصبانه در کنار پیامبر اکـرم(ص)، دفـن شده‌اند! برای این که خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾

«ای مؤمنان بدون اذن و اجازۀ پیامبر(ص)، داخل خانه‌اش نشوید...»

و می‌دانیم که رسول اکرم(ص) در خانۀ خودش دفن شده و آن دو نفـر بـدون اذن در خانۀ آن حضرت دفن شده‌اند و محل دفن ایشان غصبی است.

ابوحنیفه که از این گفتگو سخت ناراحت شده بود تأمّلی کرد و سپس با لحنـی تند گفت: به این بـرادر خبیثـت بگـو: آن‌هـا غاصـبانه در خانـه پیـامبر(ص) دفـن نشده‌اند! بلکه عایشه و حفصه که دختران آن دو بزرگـوار و همسـران پیـامبر(ص) بودند و از پیامبر(ص) مهریه طلبکار بودند، پدرانشان را در مهریـه خودشـان دفـن کردند! فضل گفت: بله من این مطلب را هم به برادرم گفته‌ام، ولـی او بـاز آیـه‌ای برای من می‌خواند و می‌گوید: پیـامبر(ص) بـه همسـرانش بـدهکار نبـوده اسـت. برای اینکه خداوند فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ﴾

«ای پیامبر ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم»

---

۱. احزا ، آیه ۳ ۵

۲. احزا ، آیه ۰ ۵

طبق این آیه، پیامبر اکرم(ص) مهریه‌ی زن‌هایش را داده بود و وقتی که از دنیا رفت به زن‌هایش بدهکار نبوده است. ابوحنیفه اندکی تأمّل کرد و گفت:

به این برادرت بگو: درست است که همسران پیامبر(ص) مهریّه طلبکار نبوده‌اند؛ اما سهم الارثی که از ماتَرَک پیامبر داشته‌اند و ماتَرَک (یعنی آنچه پیامبر اکرم(ص) بعد از مرگش از خود باقی گذاشته) نیز همین خانه اش بوده و شرعاً سهمی هم از آن خانه به همسرانش می‌رسد و چون عایشه و حفصه وارث پیامبر (ص) بوده اند پدرانشان را در سهم الارث خودشان دفن کرده اند و بنابراین غصبی در کار نبوده است !

فضل گفت: بله من این را هم به برادرم گفته‌ام.

ولی او می‌گوید: شما آقایان سنّی‌ها مگر نمی‌گویید: پیامبر(ص) ارث نمی‌گذارد و خودتان حدیث نقل می‌کنید که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«ما پیامبران اصلاً ارث نمی‌گذاریم و هرچه از ما باقی مانده صدقه است»

پس طبق گفته خودتان عایشه و حفصه سهم الارث نداشته‌اند.

شما حضرت فاطمه(س) را از فدک محروم کرده‌اید و گفته‌اید: پیامبر(ص)، ارث نمی‌گذارد، چه‌طور آن دو زن، از پیامبر(ص) ارث خواهند برد؟

آیا دختر از پدر ارث نمی‌برد؛ اما همسر از شوهر ارث می‌برد؟!

سخن که به این‌جا رسید، ابوحنیفه حسابی از کوره در رفت و با لحنی خشم آلود فریاد کشید: این مرد را بیرون کنید ! این خودش رافضی است و اصلاً برادر هم ندارد![1]

---

۱. الفصول المختاره، سیّد مرتضی، ص ۷۴؛ کنز الفوائد، ابو الفتوح کراجکی، ص ۱۳۵؛ احتجاج طبرسی، ج، ص ۱۴۹.

داستان واقعی و زیبا از علامه جعفری در دانمارک

علامـه محمـدتقی جعفـری می‌گفتنـد: عـده‌ای از جامعه‌شناسـان دنیـا در دانمـارک جمـع شـده بودنـد تـا در بـاره‌ی موضـوع مهمـی بـه بحـث و تبـادل نظـر بپردازند. موضوع این بود: ارزش واقعی انسان بـه چیسـت؟ معیـار ارزش انسـان‌ها چیست؟ هر کدام از جامعه‌شناسان، صحبت‌هایی داشتند و معیارهـای خاصـی را ارائه کردند. وقتی نوبت به بنده رسید، گفتم: اگـر می‌خواهیـد بدانیـد یـک انسـان چه‌قدر ارزش دارد، ببینید به چه چیزی علاقه دارد و به چه چیزی عشق مـی‌ورزد. کسی که عشـق‌اش یـک آپارتمـان دوطبقـه اسـت، در واقـع، ارزش‌اش بـه مقـدار همان آپارتمان است. کسی که عشق‌اش ماشـین‌اش اسـت، ارزش‌اش بـه همـان میزان است. اما کسـی کـه عشـق‌اش خـدای متعـال اسـت ارزش او بـه انـدازه‌ی خداسـت. علامـه می‌گفـت: مـن ایـن مطلـب را گفـتم و پـایین آمـدم. وقتـی جامعه‌شناسان صحبت‌های مرا شنیدند، برای چند دقیقه روی پای خود ایسـتادند و کف زدند. وقتی تشویق آن‌ها تمام شد، من دوباره بلند شـدم و گفـتم: عزیـزان! این کلام از من نبود، بلکه از شخصی به نام [حضرت] علی(ع) است. آن حضرت در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «قِيمَةُ كُلِّ أمْرِئٍ مَـا يُحْسِـنُهُ» «ارزش هـر انسـانی بـه اندازه‌ی چیزی است که دوسـت مـی‌دارد». وقتـی ایـن کـلام را گفـتم، دوبـاره بـه نشانه‌ی احترام به وجود مقدس امیرالمؤمنین علی (ع) از جا بلند شدند و چند بـار نام آن حضرت را بر زبان جاری کردند.

خدایا! تو را گواه می‌گیریم که ما امیرالمؤمنین(ع) و فرزندان معصوم ایشـان را دوست داریم. همـه‌ی دلخوشـی مـا در ایـن روزگـار ایـن اسـت کـه دوسـتدار امـام عصر(ع) هستیم. ما را بر این محبت تا به هنگام مرگ ثابت‌قدم حفظ فرما.

من یمت یرنی

علامه مستنبط در القطره نقل میکند:

هنگامی که امام حسن و حسین علیهما السلام پیکر مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام را در تابوت به سوی قبر مطهرش در پشت کوفه حمل میکردند اسب سواری نزدیک ایشان شد که بوی مشک از او ساطع بود. پس بر ایشان سلام کرد و به امام حسن علیه السلام فرمود:

آیا این حسین بن علی و سید الوصیین و نوه‌ی پیامبر رحمت است که از کودکی از مادر عصمت شیر نوشیده و مربی علم و حکمت و پدر ائمه است؟ امام حسن(ع) عرض کرد: بلی! اسب‌سوار فرمود: این پیکر را به من بسپارید و در امان خدا بروید! امام حسن(ع) عرض کرد: پدرم وصیت کرده است که جسم او را جز به جبرئیل یا خضر نسپاریم، شما کدام یك از ایشان هستید؟

فکشف النقاب فإذا هو أميرالمؤمنين(ع)

پس سوارکار نقابش از چهره برداشت ناگهان دیدند که او خود امیرالمؤمنین(ع) است.

سپس به امام حسن(ع) فرمودند: یا ابا محمد!

انه لا تموت نفس إلا ويشهدها أفما يشهد جسده.

هیچ‌کس از دنیا نمی‌رود، مگر این‌که علی علیه السلام در نزد او حاضر شود پس چه‌طور می‌شود که بر بالین جسد مبارک خویش حاضر نگردد؟

---

١. القطرة من بحار مناقب النبي و العترة - السيد احمد المستنبط - ج ١ - الصفحة ٢١٧؛ مدينة المعاجز - السيد هاشم البحراني - ج ٣ - الصفحة ٦١؛ بحار الأنوار - العلامة المجلسي - ج ٤٢ - الصفحة ٣٠١؛ الأنوار العلوية - الشيخ جعفر النقدي - الصفحة ٣٩١؛ الإمام الحسين في أحاديث الفريقين - السيد علي الأبطحي - ج ٢ - الصفحة ١٧٦؛ موسوعة كلمات الإمام الحسن عله السلام - الصفحة ٧ ٨.

یکی از شاهکارهای مولا

جمعیت زیادی دور امیر مؤمنان(ع) حلقه زده بودند...

مرد اول پرسید: یا علی! سؤالی دارم . علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت در پاسخ فرمود: علم بهتر است ؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون و فرعون و هامان و شداد.

مرد دوم پرسید: ای اباالحسن! سؤالی دارم، می‌توانم بپرسم؟ علم بهتر است یا ثروت؟ مولا فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند، ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.

نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان‌جا که ایستاده بود نشست. در همین حال سومین نفر وارد شد و پرسید: یاعلی علم بهتراست یا ثروت؟

امام در پاسخش فرمود: علم بهتر است؛ زیرا برای شخص عالم دوستان بسیاری است؛ ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار!

نفر چهارم از راه رسید و پرسید: یا علی ! علم بهتر است یا ثروت؟

امیر مؤمنان(ع) در پاسخ به آن مرد فرمودند: علم بهتر است ؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می‌شود ؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود.

پنجمین نفر از جا برخاست و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

حضرت علی علیه السلام در پاسخ به او فرمودند: علم بهتر است ؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند؛ ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند.

ششمین نفر نیز از راه رسید و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام(ع) نگاهی به جمعیت کرد و فرمود: علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد. مرد ساکت شد.

نگاه متعجب مردم گاهی به حضرت علی(ع) و گاهی به تازه واردها دوخته می‌شد.

در همین هنگام هفتمین نفر سؤال کرد: یا ابالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟

امام(ع) فرمودند: علم بهتر است ؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد. هشتمین نفر از گرد راه رسید و همان سؤال را پرسید که امام(ع) در پاسخش فرمود: علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از مرگ همراه انسان است. همه از پاسخ‌های امام شگفت زده شده بودند که نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ امام فرمود: علم بهتر است ؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می‌کند، اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می‌شود. دهمین نفر پرسید: یا ابالحسن ! علم بهتر است یا ثروت؟ حضرت امیر(ع) در پاسخ او فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند، اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضع اند . فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود. سؤال کنندگان، آرام و بی‌صدا از میان جمعیت برخاستند. هنگامی که آنان مسجد را ترک می‌کردند، صدای امیر مؤمنان(ع) را شنیدند که می‌فرمود: اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من می‌پرسیدند، به هر کدام پاسخ متفاوتی می‌دادم.[۱]

---

۱ . کشکول بحرانی، ج ۱، ص ۷ ۲.

ترک واجب

ابو هارون عبدی گفته است: من بر عقیده خوارج بودم و هیچ رایی جز آن نداشتم تا آنکه به نزد ابو سعید خدری(ره) رسیدم و از او شنیدم که می‌گفت: مردم مامور به پنج چیز بودند، پس به چهارتای آن عمل نموده و یکی را ترک کردند. یکی به او گفت: ای ابو سعید! چهار چیزی که به آن عمل کردند چیست؟ گفت: نماز، زکات، حج و روزه‌ی ماه رمضان. پرسید: پس آنچه را رها نمودند چیست؟ گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام. آن مرد گفت: آیا ولایت همانند آن چهار مورد واجب است؟ ابو سعید گفت: آری به خدای کعبه سوگند! آن مرد گفت: پس با این وجود مردم کافر شده‌اند؟! ابو سعید گفت: گناه من چیست؟

جزای دشمنی با مولا

اعمش که از شیعیان بوده، گفته است: منصور دوانیقی خلیفه‌ی عباسی نیمه شب مرا فراخواند. پس با خودم گفتم: او این موقع شب مرا خوانده تا از فضایل علی(ع) بگویم تا مرا بکشد! پس غسل و حنوط کردم و به دیدارش رفتم. او از بوی حنوط من متوجه شد که از جانم خوف دارم! پس به من گفت: چند حدیث درباره‌ی فضایل علی(ع) می‌دانی؟ گفتم: ده هزار حدیث و بلکه بیشتر! پس به من گفت من حدیثی از فضایل برای تو نقل می‌کنم که همه آن‌ها را فراموش کنی و گفت: وقتی از بنی امیه فرار کردم، به شام رفتم و فضایل علی(ع) را می‌گفتم، و بعضی نیز به من آب و غذا می‌دادند!

روزی یکی از محبین [حضرت] علی(ع) به من گفت: در مسجد آل معاویه

---

۱ .ط الی شیخ مفیـ ، مجلس ۱۷، حدیث ۳، صفحه ۱۳۹چ اپ لشتـ ارات دار الـ مرتضی

حاضر شو تا یکی از مخالفین علی(ع) را به تو نشان دهم!

به آن مسجد رفتم و در صف جماعت در کنار جوانی برای نماز ایستادم، اما وقتی به رکوع رفت عمامه‌اش افتاد، دیدم سر و صورت او شبیه خوک است، از شدت وحشت نفهمیدم چه‌طور نمازم را تمام کردم! به او گفتم: وای بر تو چرا این‌گونه شده‌ای؟ گفت: من مؤذن خانواده‌ی آل فلانی بودم و هر صبح بر علی(ع) ۱۰۰۰ مرتبه و در روز جمعه ۴۰۰۰ مرتبه لعنت می‌کردم!

یک روز به خانه آمدم و خوابم برد. دیدم با جماعتی در محضر رسول خدا(ص)، علی(ع)، حسن و حسین علیهما السلام هستیم و در دست آن‌ها جام بهشتی است، و نبی خدا(ص) فرمود: یا حسن! من و این جماعت را از جام بهشتی بنوشان!

پس حضرت از جام بهشتی به ایشان نوشانید؛ اما وقتی نوبت به من رسید به جدش عرض کرد: آیا به این نیز بنوشانم در حالی‌که پدرم را روزانه ۱۰۰۰ بار و جمعه‌ها ۴۰۰۰ بار لعنت می‌کند؟! پس نبی خدا(ص) به من فرمود: وای بر تو، خدا تو را لعنت کند، آیا علی(ع) را لعنت می‌کنی در حالی‌که او از من است؟! آیا علی(ع) را ناسزا می‌گویی در حالی‌که او از من است؟!» پس در صورت من آب دهان انداخته و با لگد به من زدند! سپس فرمودند: برخیز، خدا صورتت را زشت کند. پس از خواب بلند شدم دیدم صورتم شبیه خوک است! [1]

امام صادق(ع) فرمود:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مُبْغِضُ عَلِیِ‌بْنِ أَبِی‌طالِبٍ، فَإِنَّهُ ما أَبْغَضَهُ حَتّی أَبْغَضَ

۱. الأمالي، الشيخ الصدوق، الصفحة ٥٢١؛ الثاقب في المناقب، ابن حمزة الطوسي، الصفحة ٢٣٥؛ روضة الواعظين، الفتال النيسابوري، الصفحة ١٢٤؛ بحار الأنوار، العلامة المجلسي، ج ٣٧ - الصفحة ٩٣؛ مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، ج ١، الصفحة ٣١٢؛ بشارة المصطفى، محمد بن علي الطبري، الصفحة ٢٧١؛ غاية المرام، السيد هاشم البحراني، ج ٦، الصفحة ٣٠٥.

رَسُولَ‌اللَّهِ(ع)، وَمَنْ أَبْغَضَ رَسُولَ اللَّهِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ»[۱]

«ملعون است ملعون است هرکه با علی‌بن ابی‌طالب(ع) بغض و کینه داشته باشد، چون کسی با علی(ع) بغض ندارد مگر اینکه با رسول خدا(ص) بغض داشته‌باشد و هرکه با پیامبر(ع) چنین‌باشد، خداوند در دنیا و آخرت او را لعن خواهد کرد».

ندای چکاوک‌ها

از پیامبر اکرم(ص) نقل شده که فرمود: خدای تعالی آفریدگانی دارد، نه از آدم و نه از جن و ابلیس، که بر مبغضان علی(ع) لعن می‌کنند. گفته شد: اینان کیانند؟ حضرت فرمود:

«الْقَنابِرُ ینادُونَ فِی السَّحَرِ عَلی رُؤُوسِ الشَّجَرِ: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلی مُبْغِضِ عَلِیّ بْنِ أَبِی طالِبٍ»[۲]

«چکاوک‌ها سحرگاهان بر روی درختان ندا می‌کنند: همانا لعنت و نفرین خدا بر کسی که بغض و کینه علی‌بن ابی‌طالب(ع) را داشته باشد».

سودمندترین تجارت

شیخ صدوق(ره) در کتاب «امالی» داستانی نقل کرده است:

شخصی خدمت رسول خدا(ص) شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا! فلانی با یك سفر دریایی و سرمایه‌ای اندک به چین رفت و خیلی زود برگشت در حالی که سود بسیار زیادی نصیب او گردید تا آن‌جا که خویشان و نزدیکان و دوستانش به او حسد ورزیدند.

---

۱. بحار الانوار، ج۷۳، ص۳۵۴؛ وسائل الشیعة، ج۱۶، ص۲۸۰؛ کنز الفوائد، ج۱، ص۱۴۹.

۲. الصراط المستقیم، ج۲، ص۹۵؛ ارشاد القلوب، ج۲، ص ۲۳۶.

رسول خدا(ص) فرمودند: ثروت دنیا هرچه زیادتر گردد برای صاحبش جز گرفتاری به‌بار نمی‌آورد، به دارندگان مال و ثروت غبطه نخورید، مگر آن‌هایی که ثروت خود را در راه خدا بذل و بخشش می کنند.

آیا به شما خبر ندهم از کسی که سرمایه‌اش خیلی کمتر از سرمایه‌ی رفیق شما و برگشت او خیلی سریع‌تر، ولی بهره‌ای که برده بسیار زیادتر بوده است و آن‌چه خدا برای او از خوبی‌ها فراهم کرده در خزانه‌های عرش الهی نگهداری می‌شود؟ عرض کردند: ای رسول خدا! او را به ما معرّفی کن.

فرمودند: به این شخصی که می آید نگاه کنید.

وقتی نگاه کردیم دیدیم مردی از انصار است، لباس‌هایی کهنه به تن داشت و قیافه‌اش خیلی جلب توجّه نمی‌کرد. رسول خدا(ص) فرمودند: از این بنده‌ی خدا امروز خوبی‌ها و طاعت‌هایی از او بالا رفته که اگر بر اهل آسمان و زمین تقسیم شود کم‌ترین بهره‌ی هر یک از آن‌ها این است که گناهانش آمرزیده شود و داخل بهشت گردد.

اصحاب با شگفتی عرض کردند: ای رسول خدا؛ مگر او چه کاری کرده است؟ فرمودند: از خودش بپرسید. همگی به او روی آوردند و گفتند: ای بنده‌ی خدا! گوارایت باد آنچه رسول خدا(ص) برای تو بشارت داده است، امروز چه عملی انجام داده‌ای که برای تو آن مقدار ثواب و پاداش نوشته‌اند؟ گفت: فکر نمی‌کنم کاری کرده باشم جز این‌که از خانه‌ام به قصد کاری خارج شدم، و چون مقداری تأخیر کردم احتمال دادم که وقت آن دیر شده باشد، و به مقصد نرسم، با خود گفتم: حالا که چنین شده خوب است به جای آن بروم به چهره دلربا و جمال نورانی علی‌بن ابی‌طالب(ع) نگاهی کنم، زیرا از رسول خدا(ص) شنیده‌ام

که فرمودند:

النظر إلی وجه علی(ع) عبادة.

نگاه کردن به چهره علی(ع) عبادت است.

در این هنگام رسول خدا(ص) فرمودند:

أی واللّه عبادة، و أیُّ عبادة.

بلی، به‌خدا قسم عبادت است و چه عبادت با ارزشی.

تو ای بنده‌ی خدا از خانه بیرون آمدی تا دیناری چند برای مخارج عائله‌ات بدست آوری، و آن از دستت رفت، با خود گفتی: به‌جای آن بروم به چهره‌ی علی(ع) نگاه کنم. تو این کار را کردی در حالی‌که او را دوست داری و به فضائلش معتقدی و این برای تو بهتر است از آن‌که به اندازه‌ی یك دنیا پر از طلای سرخ می‌داشتی و آن را در راه خدا انفاق می‌کردی و بدان به عدد هر نفسی که در این مسیر کشیده‌ای درباره‌ی هزار نفر می‌توانی شفاعت کنی و خدا به شفاعت تو آن‌ها را از آتش دوزخ نجات خواهد داد.[۱]

سنگ طلا می‌شود

عمار می‌گوید: روزی خدمت مولایم امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) رسیدم، و ایشان آثار فقر و حزن را در صورتم مشاهده کردند. فرمودند: تو را چه می‌شود؟! عرض کردم: بسیار مقروضم! حضرت به سنگی اشاره کردند و فرمودند: این را بگیر و قرضت را پرداخت کن. عرض کردم: این‌که سنگ است و ارزشی ندارد. حضرت فرمود:

۱. القطره جلد ۱، صفحه۳۶۱؛ط الی صدوق: ۴۴۳ ح ۱ مجلس۸۵ بحار الأنوار: ۹۷/۸ح ۳ ۵ بشارة المصطفی: ۵۷، تأویل الآیات: ۸۶۶/۲ ح ۵.

«ادع الله بی یحول لك ذهبا»

خداوند را به‌وسیله‌ی اسم من بخوان تا سنگ برای تو تبدیل به طلا کند.

عمار می‌گوید: خداوند را به‌وسیله‌ی امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) خواندم پس سنگ تبدیل به طلا شد! حضرت فرمودند: هرچه می‌خواهی از آن بردار. عرض کردم: چگونه بردارم؟ طلا بسیار سخت است و مانند موم نیست که من چیزی از آن جدا کنم! فرمودند: ای ضعیف‌الیقین! خداوند را به اسم من بخوان تا سنگ را برای تو نرم کند، به‌درستی‌که خداوند به‌وسیله‌ی اسم من آهن را برای داود نبی نرم کرد! پس خداوند را دوباره به‌وسیله‌ی امیرالمؤمنین علی‌بن ابی‌طالب(ع) خواندم و طلا نرم شد و هرچه می‌خواستم از آن برداشتم!

سپس حضرت فرمودند: پس خداوند را به‌وسیله‌ی اسم من بخوان تا آن‌را دوباره به سنگ کند، همان‌گونه که بود![1]

خدایا! تو را به آبروی امیر مؤمنان(ع) قسم می‌دهیم قساوت را از قلب‌های ما برطرف فرما. خدایا! به نام نامی «علی(ع)» مس وجود ما را هم طلا کن. خدایا! به احترام امیر مؤمنان(ع) امر ظهور مولای‌مان را همین لحظه اصلاح فرما.

فرشتگان استغفار کننده

رسول اکرم(ص) در خصوص آیه‌ی ﴿و انزل من السماء ماء﴾[2] «و از آسمان، آب را نازل نمود» فرمودند:

... ثم قال: «وأنزل من السماء ماء» یعنی المطر مع کل قطرة ملك یضعها فی

١ .مشارق أنوار اليقين - الحافظ رجب البرسي - الصفحة ٢٧٢.

٢ . سوره ابراهیم ، آیه ٣٢

موضـعها الذی یـأمره بـه ربـه عزوجـل، فعجبـوا مـن ذلـك، فقـال رسول‌الله(ص): أو تستکثرون عـدد هـؤلاء ! وإن الملائکـة المسـتغفرین لمحبی علی‌بن أبی‌طالب علیهماالسلام أکـثر مـن عـدد هـؤلاء، وإن عـدد الملائکة اللاعنین لمبغضیه أکثر من عدد هؤلاء.

با هر قطره باران یک فرشته نازل می‌شود که آن قطـره را در جـایی کـه خداونـد دستور داده می‌گذارند. اصحاب از ایـن سـخن تعجـب کردنـد، رسـول‌الله(ص) فرمودند: آیا از تعداد زیاد فرشتگان نازل شده همراه باران شگفت‌زده‌اید!؟

بدانیـد تعـداد فرشـتگانی کـه بـرای دوسـتداران و محبـین علـی‌بن ابی‌طالـب علیهماالسلام استغفار می‌کنند بیشتر از این‌هاست و نیز فرشتگانی که بـه مبغضـین او لعنت می‌فرستند به مراتب بیشتر از تعداد ملائک باران می‌باشد. ۱

خدا چیست و چه شکلی است؟

گروهی از کفار خدمت حضرت علی(ع) رسیدند و از آن حضـرت پرسـیدند: در چه سال و تاریخی خدایت به وجود آمد؟

امام(ع) فرمود: خداوند وجود داشته قبل از به‌وجود آمدن زمان و تـاریخ و هـر چیزی که وجود داشته... کفار گفتند: چه‌طور می‌شـود؟! هرچیـزی کـه بـه وجـود آمده یا قـبلش چیـزی بـوده کـه از او بـه وجـود آمـده و یـا تبـدیل شـده...!!! امـام علی(ع) فرمود: قبل از عدد ۳ چه عددی است ؟ گفتند: ۲ . امام پرسـید: قبـل از عدد ۲ چه عددی است؟ گفتند: ۱. امام پرسید: و قبـل از عـدد ۱؟ گفتنـد: هـیچ. امام(ع) فرمود: چه‌طور می‌شود عدد یك که بعـدش اعـداد بسـیاری هسـت قبـل

۱ . تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۰ ۵ ۱؛ تأویل الآیات ، «استر آبادی»، جلد ۱ صفحه ۱ ۴؛ تفسیر کنز الدقائق ، جلد ۱، صفحه ۰ ۱ ۷

نداشته باشد، ولی قبل از خداوند که خود احد و واحد حقیقی است نمی‌شود چیزی نباشد...؟؟؟ کفار گفتند: خدایت کجاست و در کدام جهت قرار گرفته...؟! امام(ع) فرمود: همه‌جا حضور دارد و بر همه چیز مشرف است. گفتند: چه‌طور ممکن است که همه جا باشی و به همه جهت اشراف داشته باشی...؟!

امام(ع) فرمود: اگر شما در مکانی تاریك خوابیده باشید صبح که بیدار شوید روشنایی را از کدام طرف و کجا می‌بینید؟ کفار گفتند: همه‌جا و از همه طرف. امام(ع) فرمود: پس چگونه خدایی که خود نور سماوات و زمین است نمی‌شود همه جا باشد؟؟ کفار گفتند: پس جنس خدا از نور است، اما نور از خورشید است، خدایت از چیست!؟ چه‌طور می‌شود از چیزی نباشی، همه جا هم باشی، قدرت هم داشته باشی!؟ امام(ع) فرمود: خداوند خودش خالق خورشید و نور است. آیا شما قدرت طوفان و باد را ندیده‌اید؟ باد از چیست که نه دیده می‌شود نه از چیزی است، در حالی که قدرتمند است؟ خداوند خود خالق باد است. گفتند: خدایت را برایمان توصیف کن، از چه درست شده ؟

آیا مثل آهن سخت است ؟ یا مثل آب روان ؟ و یا مثل دود و بخار است !؟

امام(ع) فرمود: آیا تا به حال کنار مریض در حال مرگ بوده‌اید و با او حرف زده‌اید ؟ گفتند: آری؛ بوده‌ایم و حرف زده‌ایم. امام(ع) فرمود: آیا بعد از مردنش هم با او حرف زده‌اید؟ گفتند: نه چه‌طور حرف بزنیم در حالی که او مرده ؟! امام(ع) فرمود: فرق بین مردن و زنده بودن چه بود که قادر به تکلم و حرکت نبود...؟!؟ گفتند: روح، روح از بدنش خارج شد. امام(ع) فرمود: شما آن‌جا بودید و می‌گویید که روح از بدنش خارج شد و مُرد. حال آن روح را که جلو چشم شما خارج شده برایم توصیف کنید از چه جنس و چگونه بود!؟ همه سکوت کردند.

امیرمؤمنان(ع) فرمود: شما قدرت توصیف روحی که جلو چشم‌تان از بدن مخلوق خدا بیرون آمده را ندارید؛ چه‌طور قادر به فهم و درك ذات اقدس احدیت و خدای خالق روح خواهید بود...

تشرف جوان روس به اسلام

... از او پرسیدند: چگونه با اسلام آشنا شدید؟

اولین بار که با اسلام آشنایی مختصری پیدا کردم در مدرسه بود. دوستی آذری داشتم که از اهل‌سنت بود و با او درباره‌ی اسلام و مسیحیت صحبت‌های زیادی داشتیم که باعث جلب توجه من به اسلام شد....

وقتی از او پرسیده می‌شود که چگونه با تشیع آشنا شدید؟ می‌گوید:

وقتی مسلمان شدم تصمیم گرفتم تا وقتی که ندانم کدام یک از مذاهب اسلامی حقیقت است، پیرو هیچ مذهبی نشوم. من درباره‌ی اهل‌سنت، صوفی‌ها و وهابی‌ها مطالعه کردم؛ ولی درباره‌ی شیعه هیچ اطلاعاتی نبود. از دوستان اهل سنت درباره‌ی شیعه پرسیدم و آن‌ها کلیپی برای من فرستادند که در آن یک شیخ وهابی عربستانی درباره‌ی شیعه مطالبی بیان کرده بود. او می‌گفت: شیعیان از فردی به نام علی‌بن ابی‌طالب(ع) تبعیت می‌کنند. می‌گفت ما هم علی(ع) را دوست داریم. علی(ع) شجاع‌ترین مرد در امت بود. داناترین مردم بود. بسیار عادل بود؛ اما ابوبکر بهتر از امام علی(ع) است...

آن شیخ وهابی در ادامه‌ی صحبت‌هایش گفت که هر کسی فکر کند علی(ع) خلیفه‌ی اول است کافر است. این حرف برای من بسیار عجیب و غیر منطقی بود. منطق این حرف کجاست؟ مگر خودش نگفت که علی‌بن ابی‌طالب(ع) داناترین و پاک‌ترین و شجاع‌ترین بوده، حالا چگونه ممکن است که کسی که

ایشان را خلیفه‌ی اول بداند کافر محسوب شود؟ این موضوع کنجکاوی مرا برانگیخت و باعث شد درباره‌ی شیعه تحقیق کنم. از دوستی شیعه در دانشگاه پرسیدم که درباره‌ی تشیع چه کتابی می‌توانم بخوانم؟ گفت نهج‌البلاغه و شیعه شناسی ...

السید القسور

در دعای شریف ندبه که صبح‌های جمعه خوانده می‌شود، چندین صفحه به ذکر مناقب و فضایل امیرمؤمنان حضرت علی(ع) پرداخته شده است. در یکی از فقرات این دعا که در مفاتیح‌الجنان و اغلب کتابچه‌های دعای ندبه موجود است، ضمن درود فرستادن به ساحت مقدس حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه به جدّ بزرگوار و پدر آن حضرت (حضرت امیرالمؤمنین(ع)) این‌گونه سلام می‌دهیم:

... و صل علی جده رسولک السید الاکبر و علی ابیه السید الاصغر.

و درود فرست بر جد او پیامبر خویش که سید اکبر است و بر پدر او سید اصغر.

همان‌گونه که می‌بینید از امیرمؤمنان(ع) در عبارت فوق به عنوان «السید الاصغر» یاد شده است، اما این دعا نسخه‌ی دیگری هم دارد. در کتاب شریف صحیفه‌ی مهدیه این فقره‌ی از دعا به نقل از زادالمعاد مرحوم علامه مجلسی و اقبال الاعمال و جمال الاسبوع سیدبن طاووس به شرح زیر آمده است:

وَ صَلِّ عَلَى عَلِي أبيهِ السَّيدِ الْقَسْوَرِ، وَ حَامِلِ اللِّواءِ فِي الْمَحْشَرِ، وَ سَاقِي أوْلِيائِهِ مِنْ نَهْرِ الْكَوْثَرِ، وَ الأَميرِ عَلَى سَائِرِ الْبَشَرِ، الَّذِي مَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ ظَفَرَ، وَ مَنْ لَمْ يؤْمِنْ بِهِ فَقَدْ خَطَرَ وَ كَفَرَ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ عَلَى أخِيهِ وَ عَلَى نَجْلِهِمَا الْمَيامِينِ الْغُرَرِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا أضَاءَ قَمَرٌ.

و درود فرست بر پدر او علی(ع) که او است سید شجاع و حامل لواء حمد در

قیامت و ساقی حوض کوثر برای دوستانش و امیر بر تمام آدمیان. هر که ایمان به او آورد اهل نجات و هر که به او نگرود در خطر و کفر است. درود خدا بر او و برادر او رسول خدا(ص) و بر فرزندان بزرگوار و نورانی ایشان مادامی که آفتاب طلوع کند و ماهتاب نور دهد.

و زیبنده است که منتظران حضرت ولی‌عصر(ع) و آنانی که اهل دعای ندبه هستند، این فقره‌ی دعا را به همین نحو بخوانند.

خدمت به امام عصر(ع)

پیرمردی بود از اهل علم و بسیار باتقوا، ولی ساکت و خاموش. از آن‌هایی که به اصطلاح معروف نم پس نمی‌دهند. اهل انتظار بود و هر صبح جمعه در منزلش دعای ندبه برگزار می‌شد؛ اهل تهجد و نماز شب بود (و به گفته‌ی پسرش) فقط در آن چند شب آخر که در بیمارستان به حالت اغما بستری بود نماز شبش قضا شده بود. یکی از ویژگی‌های بارز او، محبت فوق العاده و شدیدش به امیرمؤمنان حضرت علی(ع) بود. همواره می‌گفت: امیرالمؤمنین(ع) بسیار مظلوم بوده و هست.

در دهه‌های محرم و فاطمیه و مناسبت‌هایی که در منزلش مراسم عزاداری و یا مولودی برگزار می‌شد، به سخنرانان و ذاکران گوشزد می‌کرد: از امیرالمؤمنین(ع) بگویید و بخوانید. یادم هست در جلسات دهه‌ی محرم قبل از سخنران و روضه‌خوان، یک مداح مخصوص دعوت می‌کرد که نیم ساعت قبل از منبر، فقط مدح امیرالمؤمنین(ع) بخواند. با آن کهولت سن، هرسال با پای پیاده اربعین به کربلا مشرف می‌شد. گفتم که بسیار کتوم بود و حرف نمی‌زد، اما این اواخر که سرطان خون، رمقی برایش باقی نگذاشته بود و خود یقین داشت که به

زودی به دیار باقی خواهد شتافت چند مطلب برای من بیان نمود، از جمله می‌گفت: یک سال که برای زیارت اربعین از مرز زمینی عازم عراق بودیم. در مرز ایران و عراق بسیار اذیت شدیم و تا رسیدن به نجف اشرف هم سختی و رنج بسیار متحمل شدیم. وقتی وارد حرم امیرمؤمنان(ع) شدم، دیگر نای حرکت نداشتم، از فرط خستگی، تکیه به دیوار حرم دادم و به ایوان طلای امیرمؤمنان(ع) خیره شدم. شروع کردم با آن حضرت درد دل کردن و نجوا نمودن. عرض می‌کردم: آقا جان! شما اول مظلوم عالم هستید؛ به هیچ‌کس به اندازه‌ی شما ظلم نشده است؛ از شما توفیقی می‌طلبم تا بتوانم در باقیمانده عمر به شما خدمتی هرچند کوچک بنمایم. دوست دارم سرسوزنی از اقیانوس غربت و مظلومیت شما کم کنم.

در همین حال از شدت خستگی چشمانم روی هم رفت. صدای مبارک حضرت امیر(ع) را شنیدم که جملاتی را به این مضمون فرمودند: فلانی! درست است؛ من اول مظلوم عالم هستم؛ به هیچ‌کس به اندازه‌ی من ظلم نشده است؛ ولی ناراحتی من به خاطر خودم نیست. مردم با نخواستن من «علی» امر خدا را زیر پا گذاشتند. امر خدا پایمال شد. فرمان خداوند نادیده انگاشته شد. در حقیقت، دین خدا و حکم خدا بود که مظلوم واقع شد؛ خدا فرموده بود پس از پیامبر(ص) مردم زیر بار دیگری نروند... تو اگر می‌خواهی برای مظلومیت من کاری کنی، برای پسرم مهدی(ع)، امام زمانت کاری انجام بده. برای فرجش دعا کن... وقتی او بیاید، خدا و دین خدا و ما اهل‌بیت از مظلومیت بیرون خواهیم آمد.

شایان ذکر است که تعبیر «و عجل فرجهم» که ما پس از صلوات بر پیامبر(ص) و آل پاکش(علیهم‌السلام) بر زبان جاری می‌کنیم، حاکی از همین حقیقت است. ما از خدا می‌خواهیم که فرج همهٔ آل پیامبر(ص) را برساند؛ یعنی

فرج امام زمان(ع)، فرج پیامبر(ص)، امیرمؤمنان(ع)، حضرت زهرا(س)، همه ائمه و انبیا و اولیا(علیهم‌السلام است.

این معز الاولیاء و مذل الاعداء

حسن ختام

امروز که سایه‌ی شوم جنگ و فقر و بی‌عدالتی بر سراسر جهان سایه افکنده و فریادهای عدالتخواهانه دنیا را فرا گرفته و «عدالت» به عنوان گمشده‌ی بشریت، مطلوب بسیاری از انسان‌ها می‌باشد؛ ما موظفیم پیام غدیر که همان پیام خالق هستی و پروردگار جهانیان می‌باشد را به گوش همه‌ی بندگان خدا برسانیم و به تمام آزادگان، آزادیخواهان و عدالت‌جویان خسته از اوضاع کنونی جهان گوشزد کنیم: «محال است بشر بدون روی آوردن به حجت خداوند و آخرین یادگار غدیر حضرت مهدی(ع) روی آرامش، آسایش و عدالت را ببیند.» ظهور حضرت بقیة الله الاعظم(ع) و برپایی دولت حَقه‌ی ایشان، تحقق آرمان غدیر است. ظهور آن بزرگوار که آیینه‌ی تمام‌نمای امیرمؤمنان حضرت علی(ع) است، تنها راه نجات بشریت از این بن‌بست و حیرت و سرگردانی است. تشنگی هزاران ساله‌ی بشریت، فقط و فقط با رجوع به زلال غدیر و پیام غدیر فرو خواهد نشست. تنها کسی که قادر به نجات همه‌ی ملت‌ها و امت‌ها بوده و قادر است به ظلم، بی‌عدالتی، تبعیض، جهل، شیطنت، فقر، بیچارگی، بیماری، فساد و بی‌بندوباری و تمام ناهنجاری‌هایی که امروزه در زندگی فردی و اجتماعی بشر مشاهده می‌شود خاتمه دهد و صلح، آرامش، آسایش، عدالت و معنویت را برای بشر به ارمغان آوَرَد، وجود مقدس حضرت ولی‌عصر ارواحنا فداه است و متأسفانه همان‌گونه که در معرفی غدیر و قهرمان بی‌بدیل و بی‌نظیر آن، حضرت امیر مؤمنان(ع) به تمام ابنای بشر قصور و

مسـامحه شـده اسـت، در معرفـی و شناسـاندن یگانـه منجـی عـالم بشـریت بـه فطرت‌های پاک و تشنگان عدالت در سرتاسر جهان نیز کوتاهی نموده‌ایم.

الهی یا عالی بحق علی(ع) عجل لولیک الفرج